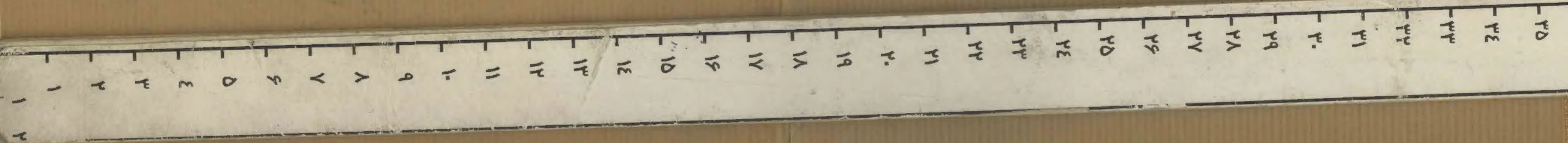


(4)

2500/

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

2500/



وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادِي

الحمد لله که درین زمان فرحت نشان کمال الجواهر بصیرت های عارفان مصطفی قلوب محبان موصول
حریم پرکریم محبوب حقیقی خدای رحمن



۷۴۱۷۶۵

حسب درخواست مجتهد نورالحسن صاحب سرهندی مرید حضرت مولف
بماه محرم الحرام ۱۳۳۳ هـ

در مطبع سعیدی یاسر چاپ و طبع گردید



در صفحه ۱۵۰ گفتند که یکن ای
بای حضرت عترة مبرکة هم در این
صفت قلب
۱۱

۱۵
بمعنای حق وصال حق + گره های پند و اندرز
۹ ذکر الله

۷
تبع کونه و کاهنی طیب حیات از کس که
جز از جذاب کبریا
نفس نامتیت کون و کون
۱۰

خداوند اجتی شاه عالم
بسوز حضرت سلمان فیضان
امام جعفر والا مراتب
بحق بوالحسن قطب خلائق
بعید الخالق آن پاکبانی
بحق آن عزیزان شیخ کامل
بحق مقتداے مقتدایان
زبے خواجه بهاء الدین محمد
بآن قطب علماء الدین عطار
بحق جذبه آن سپهر احرار
بحق خواجگی کان پیر کامل
بآن ذاتیکه دار و مصطفائی
بحق شیخ سیف الدین پیر
بحق آنکه درگاهش بلند است
شه احمد سعیدش نام نامی
که آن سیاح اقلیم حقیقت
قدش یک شعله نورانی
وجودش آیه من آیته الله
نگاهش کور دیده را کند نور
همهستان عالم خوشه چین اند
آنی بحر عشقش موج زن کن
ز نسبت خواجگان نقشبندی
نثار و غیر تو آمرزگارے
همه عمرش تلف شد در تباہی
بخیر بجا صلی حاصل نہ بد هیچ
بد رگاست همه اصحابین
اگر رحمت کنی بر حال زارم

بسم الله الرحمن الرحيم
محمد مصطفیٰ آن مخر آدم
برود قاسم مقبول سبحان
که فائز بود بر اعلیٰ مناقب
که از اهل محبت بود فایق
که در سیر الی الله شاه بانے
بان بابا ساسی مرکز دل
بحن مشوایے مشوایان
که در رشد و هدایت شد محمد
که از غیر خدا گردید سیر
که داد بر تری بر حبله اخیار
نهایت بابدایت کرد شامل
بان رهبر که رهش اجتنابی
بان نور محمد فسر و اطهر
کلام شه علی چون نقشبست
بحن میداشت آن وصل تامی
که آن خواص دریائے سعادت
بنفش مطلع سیر خدائی
فالش رحمة من رحمة الله
الغاس شرفش سینه معمور
ایشان مقتداے سالکین
تقصود در آغوش من کن
یا رب ز فضلت بهره مندی
د آدم بر درت امید دای
ردم طلعتی نے غدر خواهی
تارم در قاده روح در سج
نفع آورده ام اهل یقین را
نود آسان همه دشوار کار

بحق صدق آن صدیق اکبر
 بحق گوهر دیاس وحدت
 بحق بایزید آن شاه بسطام
 بحق بوعلی آن شیخ عالم
 بان خواجه که عارف نام آید
 بحق شته کمال قطب برحق
 بحق دستگیر خسته حالان
 چون نقش عشق بسته در دل خویش
 به یعقوبیکه دارد دلربائی
 نبرد خواجه زاهد از ریای پاک
 بان خواجه که باقی نام دارد
 بان فردیکه اورا کریم
 بحق منظر انوار یردان
 بحق آن در دیاس همچون
 بارشاد حسین قطب یردان
 ز فیض مشرق و مغرب متور
 علومش را چه گویم لاتناهی
 بان شاه عنایت تبحر جامی
 وجودش گرچه آفرزاد کینست
 زبان عاجز بود در مدح شان
 برین عاجز در اسرار کینا
 سعید خاکبای اهل عرفان
 بجز دنیا و گر خواہش نکردم
 جو بجد کرده ام حرم و خطای
 مگر من بنده تو خاکسارم
 بفضل حضرت محبوب سبحان
 رخصه کرده ام حرم و خطای

اگر شود رونق دین پیوست
 غریق لجه اوار غزست
 که در راه محبت نیکه دگام
 بخواجه یوسف آن غوث مکر
 بحق خواجه انجیر مرست
 که مطلوبش نه بد جز ذات مطهر
 بآن مشککشای دین لاری
 بشاه نقشبندش گفت درویش
 ز شان فقر دار و کبر یاری
 بدر دینی که حاشا فوق او
 به شرب جام وحدت کام
 بآن خواجه که نام اوست
 حبیب الله شمس الدین جان
 که بمداحوال آن از عقل سیر
 ولی کامل و سلطان عرفان
 قلوب خلق شد ایشان مطهر
 اشاعت شد ز فیه اثر او
 ز وصل الله نام شان تمامی
 مگر احوال شان چون ساقین
 قلم قاصر شود در وصف ایشان
 طفیل اهل بیت شاه بطحا
 ز تو دار و امید فضل احسن
 گناه کربلا یق بخشش نکردم
 من و دارم و بی مارا سزا
 زبیر کرداری خود سزا
 جناب غوث اعظم شاه جلال
 تغفاری بس بر سر من

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَانزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ لَمْ يُجِبْ لَهُ عِوًا
 قَبْلَ الْيُسْذِرَ بِإِسْأَشِدِّ يَدٍ مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
 أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا وَنَعْمَ عَلَيْنَا يَا نَزَلَهُ عَلَىٰ رَسُولِنَا لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا مِّنْ
 الْحَدِيثِ بِأَقْصَىٰ سُورَةٍ مِنْ سُورِهِ مِنَ الْفَصَاءِ وَبَلْغَاءِ الْعَرَبِ فَلَمْ يُجِدْ بِهِ قَدِيرًا
 قَطُّوْا أَنَّهُمْ سَحَرُوا وَاسْتَحْيَرُوا وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ عَنْ رِجْسِ الشَّيْطَانِ تَطْهِيرًا فِيهِ آيَاتٌ
 بَيِّنَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مَتَشَبِهَاتٌ يَقُولُ الرَّاسِخُونَ الْكَامِلُونَ
 فِي الْعِلْمِ مَنَابِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ مُضِلٌّ عَلَىٰ سَيِّئَاتٍ وَبَيِّنَاتٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ
 وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ صَاحِبِ قُلُوبِ سِينٍ وَأَوْدَىٰ شَمْسِ الضُّحَىٰ بَدْرٍ الدُّجَىٰ مَرَّاجِ بِلَادِ
 وَخَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَىٰ آلِهِ الْأَعْجَمِينَ وَ
 خُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ وَأَزْوَاجِهِ أَمْهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالنَّاصِرِينَ
 إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ أَكْمَلْ صَلَوَاتِكَ وَتَحِيَّاتِكَ يَا مُحْسِنُ الدَّاعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 آمَّا بَعْدُ مَكِيدِ فَقِيرٍ إِلَى اللَّهِ مُحَمَّدٍ الْمَدْعُوِّ بَعْنَاتِ اللَّهِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ رَامِي طَنَا حَتْفِي نَذِيرًا

[illegible]

در این کتاب که در این شهر است و در این روزها که در این شهر است و در این روزها که در این شهر است

مجددی شریکه که این عجله نافه مختصر است در بیان طریقه ایقه حضرات نقشبندیه مجدویه و قاضی مقامات سلوک ایشان و او شیخ که بر طالبان این راه ضرورت و بیان بعضی مصطلحات صوفیایه متقدمین و متاخرین و حضرت مجد و الف ثانی از کتب معتبره این حضرات اخذ نموده و پس سالکان جاده معرفت و حقیقت کرده و در بیان بعضی حالات و کمالات حضرت مینا و مرشدان مولانا محیط انوار طریقت مرکز دایره حقیقت آیه من آیات الله قدوة للتحققین زبدة العارفین را شرح راجحین اصف اسرار قابضین محبوب التثانی حضرت مولانا محمد ارشاد حسین رضی الله تعالی عنهما و بعضی مقاصد قدسیه که از فیوض آن محرم راز نیردانی حضرت ایشان در مدت سی سال گوش هوش صفا نمود و مطالعاتش بر طالبان این راه لازم و سالکان طریق را موجب حصول بصیرت تامه این سالک بر دو مقصد خاتمه و نیمه قسم ساختم و الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق مقصود اول در بیان طریقه ایقه سلوک حضرات نقشبندیه مجدویه ضوان الله تعالی علیهم مقصد دوم در بیان بعضی اصطلاحات صوفیایه متقدمین و متاخرین و مصطلحات حضرت مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنهم جمعین خاتمه در بیان کمالات حضرت ایشان قدس سره الا قدس ضمیمه در بیان بعضی فروع اعمال و وظائف معمول پیش از این طریقه علیه و شجره و غیره مقصود اول به آنکه مقصود از خلقت انسانی ادا و وظائف بندگیست و دوم اقبال بجناب قدس سبحانه و تعالی و معنی بے تحقق کمال اتباع سید الاولین و الاخرین ظاهر و باطن علیهم الصلوات اتمها و اخیات اکملها صورت نه بند و در قائل الله و یا که کمال اتباع صلی الله تعالی علیه و سلم قولا و فعلا ظاهر و باطنا عملا و اعتقادا امین یا رب العالمین ۵ بعد از خداست هر چه پرستید هیچ نیست بیدار است آنکه هیچ خنیا را کرد هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات شود که غیر از حق سبحانه عمل و مقصود نماز اگر چه از مقاصد مغروری و تنمات بخشی باشد هر چند این مقاصد از خجاست است اما از

لے روزی دہد ملا خدا و شمشا کی پیروی او (مسلّم) در گفتار و کردار ظاهر و باطن و عمل و اعتقاد قبول کن اے برادر کار عالمہا

مقران لایزالی محله سیات هرگاه دامور اخروی عال بدینوال باشد از امور دنیویه چگوید
که دنیا مغفوبه حق سبحانه است تا او آفریده هرگز بجانب او نگه نکرده حب او سرگنایان است طالبان
آن گان سخن سخن و طر و نما الدنیا ملعون لله ملعون و ما فیها الا ذکر الله و ما و الا که قال
الله تبارک و تعالی قل الله ثم ذکرهم اشاره بان مقصد عالیت و انسان چونکه جامع
ترین موجودات بواسطه هر جزوے از اجزا تعلق و گرفتاری درمے بوجودات متکثره
پیدا است پس فی الحقیقه جامعیت باعث دوری و از جناب قدس خداوندی جل سلطانة از همه
بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی از از همه زیاد آمد اگر توفیق اینودی غرثانه خود را از این
تعلقات پرانگده جمع سازد و رجعت قهقری نماید فَقَدْ فَازَ فَنَازِعًا عَظِيمًا وَاِنْ فَازَ فَضْلًا
بعید ا بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسانست بهترین مخلوقات بواسطه همین جامعیت
هم اوست آئینه بواسطه جامعیت اتم اگر در بعالم دار و از هر چه گویند کدر ترست اگر در حق سبحانه
و تعالی دار و مصفا تر و از همه بیش ناز و فنا الله سبحانه و ایا کم و نجاتنا من هذه التعلقات
محمده النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ عَلَيْهِ
وَعَلَى الْاِلَهِ مِنَ الصَّلَواتِ اتمها و مِنَ السَّلَامَاتِ اتمها پس مقصود و مطلوب حقیقی حق است
سبحانه و تعالی و ایمان حقیقی با و سبحانه و این وابسته است بنفی هر دو آله آقائی و نفی آله آقائی
عبارت از معبودات باطله کفره فخره است مثل لات و غری و غیره و آله نفی عبارت از هوای نفسانی است
اما قال الله تعالی اَفَوَاَیْتُ مِنَ الْخَنَنِ الرَّسُولَ هُوَ اَعْلَمُ ظاهراً شریعت بجزو البطل آله آقائی
تیز متحقق میشود و تقیم ایمان صورت ایمانست اما حقیقت ایمان منوط با بطل آله نفی است
صورت ایمانرا احتمال زد است و حقیقت ایمان ازین احتمال محفوظ چه در صورت ایمان اول نفس
از انکار و کفر خود باز نمانده است بیش ازین نیست که قلب تصدیقی پیدا کرده است با وجود منازعت نفس

۱۰۰ و بنا گفت کرد و شد
 مردم چه در آنست مگر با خدا گفت
 کرده شد این دوست دارد آرد
 گفت تا آن تکلیفی بخیر از آن کرد آرد
 ۱۰۱ پس تحقیق بکنند پس
 رسیدن بنگرند درین بن تحقیق
 گمراه شد گمراهی در آن
 بر باد ملایم است در آن
 ۱۰۲ ازین تعلقات بگردد پیوست پیوست
 بنموده بکلام آید بجاوند تکلیفی
 زبیر ضلع
 از دود و آلودگی
 سلاما کافرین آید
 ۱۰۳ آه پس خورده
 از فال آید
 خود فراموش خود را
 ۱۰۴

۱۰۰ و بنا گفت کرد و شد
 مردم چه در آنست مگر با خدا گفت
 کرده شد این دوست دارد آرد
 گفت تا آن تکلیفی بخیر از آن کرد آرد
 ۱۰۱ پس تحقیق بکنند پس
 رسیدن بنگرند درین بن تحقیق
 گمراه شد گمراهی در آن
 بر باد ملایم است در آن
 ۱۰۲ ازین تعلقات بگردد پیوست پیوست
 بنموده بکلام آید بجاوند تکلیفی
 زبیر ضلع
 از دود و آلودگی
 سلاما کافرین آید
 ۱۰۳ آه پس خورده
 از فال آید
 خود فراموش خود را
 ۱۰۴

نفس اماره و در ایمان حقیقی نفس اماره که بالذات سرکش با نقیاد آمده است از سرکش بازمانده
مشرف ایمان مشرف گشته مقصود از تکلیفات شرعیه تعجب نفس است و تخریب او چه قلب فی حدود
منقاد احکام الهی است جل سلطان اگر غشی در قلب پیدا شده بواسطه مجاورت نفس است
تواضع ز گردن فرازان نکوست بگد اگر تواضع کند خوئے اوست پس ترکیه نفس ضروری
تا حقیقت ایمان صورت بند و از زوال محفوظ ماند و ترکیه نفس مربوط بدرجہ ولایت است
که عبارت از فنا و بقا است تا بدرجہ ولایت نرسد طینان نفس محال و تا نفس با طینان
نه پیوند و بوی از حقیقت ایمان بنام جان نرسد و از خوف زوال مصون نماند **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ رَبِّهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
جان نباید با ختن پس اول بقا سے قلب باید کوشید که مقدمه است برائے فنا فی
و اتیان امور مذکور موقوف بر اخلاص تقوی قال الله تعالى **فَاعْبُدْهُ وَانْتَصِبْ لَهُ لَكَ**
الآيَةَ فَاتَّقِ اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتَ الایه هرگز اخلاص و تقوی بیشتر ترقی اود در مراتب
قرب زیاده ترجیحاً قال تبارک تعالی **إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُ** و طلب زیادت در مراتب
قرب که غیر قنای است ضروریات چنانچه فرموده تعالی **وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا** یعنی آنچه
که جهل شود و پس نکند بقول سعدی شیرازی رضی الله عنه نه حسن غایت دار و نه معدی
سخن پایان به میرد شنه مستقی و دریا همچنان باقی به وقناعت بران حرام **مَا هُوَ مَعَهُمْ**
مِنْ الْأَمْرِ الْمُنْكَرُ و مولانا میفرماید **اے برادر بے نهایت در گمی است به هر چه برود**
میرسی برے ایست به و فرمود موسی علی نبینا وعلیه السلام **لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ طَمَعِ الْبَحْرِ**
أَوْ أَشْبَهَ حَقْبًا و ایضا فرمود **هَلْ أَتَعَبَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَ مَا عَمِلْتَ** و شد پس امور
ذکر از قبیل فراموشی است و حصول آن موقوف بر اتیان بر کمال کمال نه ناقص چنانچه فرمود و سخن

[illegible]

وَتَعَالَى الَّذِي لَا تَطْعَمُ مِنْهُمْ إِنَّمَا أَنْ كَفُورًا الْآيَةَ وَلَا تَطْعَمُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ ۚ س ۱۵ ای بابا
ایلیس آدم رومے هست پدیس ہر دستے نباید داد و ستد اگر طالب شخصے عالم ست از
کتاب و سنت خود علامات و احوال کملاور باید و اگر عالم نیست از علمای سپرد فاسئلوا اهل الکتاب
ان کنتم لا تعلمون و بعد طے مراحل اگر ارادہ بیعت نماید ضرورت کہ ملاحظہ نماید کہ
کہ یا ان ارادہ بیعت دارد استقامت بر او امر و لواہی و کل امور شرعیہ داشته باشد و مستقیم الاحوال
بود کہ این اثر اطمینان قلب و نفس است و بہتر آنست کہ شیخ متخص احوال باشد یعنی تشخیص تام باحوال
طالب و بصیرت بالا کلام بہ تشخیص خود داشته باشد مگر شخص موصوف بزبانہ کثیر و قرون متداولہ
کہ امور مذکورہ در آن بالا صالہ و بالذات متحقق شوند ظاہر و پیدامی شود پس اگر طالب را بزبانہ طلب
و ستیاب نشود باید کہ مبتعان شخص موصوف رجوع نماید جہر پد کہ تشخیص بالذات باہنا متحقق نیست
لاکن بالبع و انہم غفیت است بر تقدیر عدم آن رجوع نماید بطرف آن کس کہ معرفت در ملوہین احوال
طالب و احوال شود و بعد بیعت اگر تبطر طالب امرے از خلاف شرع واقع شود و تاویل نماید
یا بر سر محمول یا عدم فہم معنی آن و اگر شعار آن فسق باشد واجب است کہ ترک سازد و رجوع
نماید بدیگرے و احیاناً اگر بمقتضای بشریت واقع شود و معذور باید داشت چنانچہ بعضے
را از صحابہ واقع شدہ و سالکان راہ از دو حال خالی نیستند مریدند یا مراد اگر مراد و طوبی الہم
براہ انجذاب و محبت کثان کثان خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسانید و ہر
ادبے کہ در کار شود بتوسط یا بے توسط تعلیم شان خواهد شد و اگر زلتے واقع شود و متنبہ
خواہند فرمود و بر آن مواخذہ خواهند کرد و اگر بہر ظاہر احتیاجی داشته باشند بے سہو ایٹا
بان دولت و ولایت خواهند فرمود یا بحکم غایت از لی جلاطانہ متکفل حال این بزرگوار است
بسیب و بے سبب کار ایشان خواهند کرد و اللہ یحبہ الیہ من یشاء و اگر مرید از شر ط

۱۰۰
دانا که از ایشان است
۲۰۰
که غافل و ختم دل او را
۳۰۰
باید داند علم اگر چه
۴۰۰
بسبب خود بخشد که مجرب

و اگر مرید خود را در رعایت بعضی از آداب مقصر داند و در ادای این غی نرسد و سعی هم نتواند از
 عهده برآید معفو است اما از اعتراف بقصیر ناچار است و اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت آداب نکند و
 خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است **ع** هر کرا در **ع** به پیروی و نداشت
 ویدن روئے نبی سود نداشت پند آری مرید که بیکت توجه پیر بر تبه فنا و بقا برسد و راه
 الهام و طریق فراست بر روی ظاهر شود و پیر از اسلام دارد و بجمال او گواهی دهد و مرید که بعضی
 الهام به پیر خود خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلافت آن محقق شود چنان
 مرید درین وقت از رتبه تقلید برآمده است تقلید در حق خطاست مبنی که اصحاب پیغمبر صلی
 علیه و سلم و علیهم الصلوات التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزهه بآن سر در خلافت کرده اند
 و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس باید دانست
 که چون این امور منوط با خلاص است کما قال تبارک و تعالی **اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ** و آن در فنا
 صورت نه بند و محبت ذاتیه متصور نشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است
 نیز ضروری آمد تا حقیقه اخلاص محقق شود و طریق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چون که متفاوت پس
 هر طریقی که ملزم متابعت سنت سینه باشد از برای اختیار اولی و انبست است آن طریق را که
 نقشندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چنان بزرگواران درین طریق التزام سنت
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده هما لکن عمل بخصت نیز نمیکند اگر چه بظاهر باطن نافع یا بسند
 غیر ملت از دست نمیدهند اگر چه بصورت در سیرت مضرواحال و مواجید را تابع احکام شرعی و عبادتیه
 و افواقی و معارف و اخلاص علوم دینی و دست جوهر نفیس شرعی را در رنگ طفلان بچیز و مویز
 وجه و حال عوض نمیکند و ثمرات صوفیه مغرور و مفتون نمیکردند از نص نقیض نمیکردند از فتوحات
 مدنی که وحی است لغتوحات یکیه که کشف است التفات نمی نمایند مع ذلک طریق ایشان موصول و اقتر

چنانکه گفت او تبارک و تعالی آگاه باش براس خلاصت دین رطاعت اخلاص ۱۳

طریق است چه نسبت ایشان بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه منسوبست فوق همه نسبت های مشایخ
 اما فهم هر کس بمذاق این اکابر رسد حضرت خواجه احمد رضی الله عنه فرموده اند که خواجگان
 این طریقه علیه بهر زمانی در قلعه نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است **ع** حیث باشد
 شرح او اندر جهان پند و چو را عشق باید در نهان **ب** لیک گفتم وصف او تاره بر نه پیش از آن که
 قوت او حسرت خوردند اگر دقت در بیان حضا نص و کمالات این برگزیده گان ثبت نموده ایم که مقرر
 از در یاسی بے نهایت مصرع وادیم نشان ز گنج مقصود ترا به منضم نشود که اکابر سلاسل دیگر بسبب
 ذات و نقطه نهایت نهایت نرسیده اند بخلاف سلسله پد امعاذ الله عن ذلک مع فح توهم مذکور عبادت
 حضرت امام ربانی مجدد و منور الفتنانی رضی الله عنه از رساله مکاشفه نقل کرده میشود و گوشه روشن بایده
 باید دانست که سلوک حضرت صدیق اکبر بعد از تحصیل جذبه نه سلوک فوقانی است که بحضرت امیر
 کرم الله وجهه منسوبست و از آن تعبیر باین عبارت فرموده اند **سَلَوُیْ فِی مِنْ طَرِیْقِ السَّامِیَةِ فَاَنَّى**
اَلَا عِلْمُ طَرِیْقِ السَّمَوِیِّ مِنْکُمْ مِّنْ طَرِیْقِ الْاَرْضِ و این سلوک تعلق بپیر آفاقی دارد
 بلکه آن سلوک از قبیل سیر نفسی است بآن میان که نقی از خانه جذبه کنده اند و ما غیبتات سانیه
 و بآن راه رفته اند و حضرت رساله خاتمه علیه من الصلوات التهاد من التیات اکمل این ازین راه
 نهایت رسیده اند و سلوک فوقانی نیز که بپیر آفاقی تعلق دارد و هر چند تقیض از مشکوفا حضرت است
 علیه الصلوة و السلام اما مخصوص حضرت امیرست خلفا و ثلثه از راه های دیگر نقیب فتنه اند مسلک حضرت صدیق
 معلوم گشت مسلک حضرت فاروق **ع** جدید است و همچنین حضرت ذوالنورین طریق علییه دارند
 تسلیم سالکان باین مسلک اربع واقع است تسلیم بملک حضرت امیر خود شائع است و اکثر
 سلاسل بهمان ملک متوجه مقصودند و همچنین ملک حضرت صدیق **ع** از سلاسل دیگر مخصوص سلسله
 خواجاست اما مشایخ کبار ما از غیر این سلسله نیز بآن ملک سلوک نموده و پیغمبر اند و چون تسلیم

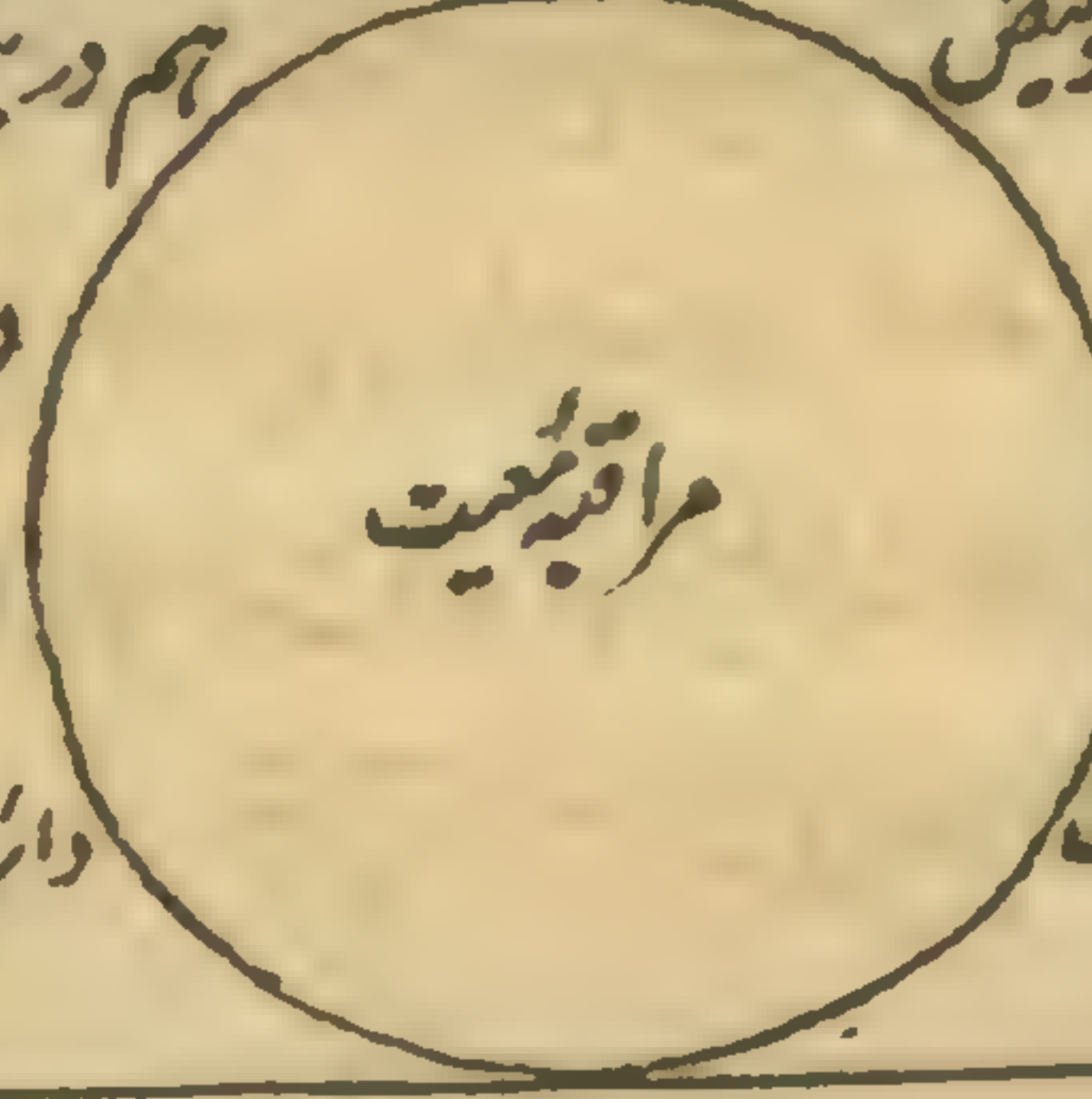
خلاصت دین رطاعت اخلاص ۱۳
 ازین راه ها که از راه های آسان
 و یک که مراد از راه های آسان
 معلوم نیست از راه های آسان
 زمین که شمار معلوم نیست
 چند که شمار از راه های آسان
 معلوم نیست مراد از راه های آسان
 از راه های آسان معلوم نیست

و آنکه وصولش از لطیفه مر باشد او موسی المشرّب باشد و هر که وصول او از لطیفه خفی بود او عیسی المشرّب است هر که وصولش از لطیفه اخفی بود او محمدی المشرّب است صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و باید دانست که هر که مبداء تعین او صفت کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آن خیر نیات آن کلی است تابع آن کس خواهند بود و زیر قدم او زندگانی خواهند نمود از اینجا است که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم موسی و فلانی زیر قدم عیسی علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات اما و اکلهما پس قلب زیر قدم آدم و روح زیر قدم نوح و ابراهیم و سر زیر قدم موسی و خفی زیر قدم عیسی علیهم السلام و اخفی زیر قدم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و جناب باری محل هر یک از لطائف در جسم انسان بمصلحت خویش مقرر فرموده چنانچه محل قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت متوهم است که مراد از قلب مضغه است که بحکم انسان موجود و شکل صورتی و مخروطی دارد زیرا که آن مضغه که شکل مخروطی دارد در وسط سینه مائل بجانب چپ محاذی پستان چپ است نه زیر پستان چپ چنانکه در کتب معتبره طب مذکور است پس مراد از قلب مضغه نیست بلکه لطیفه از لطائف عالم امر است آن نواز قبیل مجرّات است و محلش فوق عرش حق سبحانه و تعالی از حکمت غامضه خویش با اینجا خصوصیت و نسبت کرده است مگر بعضی از موقوفه کرام رضوان الله علیهم اجمعین اطلاق مضغه بر قلب نیز میفرمایند برین تقدیر مراد از قلب حقیقه جامعۀ انسانی خواهد بود که مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است اطلاق مضغه بر آن باعتبار غنا صریح حق تعالی با اینجا تعلقی پیدا کرده است آن نه شکل مخروطی و نه روح و زیر پستان چپ بلکه مجرّات است با اینجا محل روح زیر پستان راست بفاصله مذکوره محل سر پستان چپ بفاصله دو انگشت مائل بینه و محل خفی برابر پستان راست بفاصله دو انگشت مائل بوسط سینه و محل لطیفه اخفی در میان سینه و محل لطیفه غفصریه یعنی لطیفه قلبیه تمام بدنست محل نفس مثانی بطریقه ذکر زبانرا بکام چپانیده



گوشت پاره و آل
چیزی که بیچاره خایده

انسان محل و از محال مذکوره بگوید بعد از انقراض از اذکار مذکوره مراقبات شروع میشود اول مراقبه احدیت باین لحاظ که فیض می آید از ذاتیکه جامع جمیع صفات است و منزله از جمیع نقصانات بر لطیفه قلب و بعد توجه بر شد علامت تمامیت آنکه خطره تا دیر نگذرد و خطره بر چنانچه بعضی از آن که طالب با ازاله آن ضرورت نیست بیان کرده میشود خطره قلبی و نفسی و قابلی و علاج هر یک از دیگرے فی الجمله جدا و ممتاز است علاج خطرات قلبی کثرت ذکر که هر لحظه در نوم و بقیه غافل نباشد چنانچه فرمود حق سبحانه و تعالی فاذا ذکر الله قیاماً و قعوداً و علی جنبی و یکم و غفلت از انقیاد با قلت غذا بقدر سنون و علاج خطرات نفسی کثرت نفی و اثبات بحسب دم و مخالفت نفس در حرکات و سکونات و دیگر امور که متعلق آن باشند و بسیار تصریح و زاری با ذکر خفی و مراقبه که متعلق مقام باشد لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِذَا كُنْ رَبِّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً و علاج خطرات قابلی کثرت تمهیل سانی است کثرت نوافل خصوصاً نوافل سنونه و مهمنا توجه و التفات شیخ کامل و مکمل هر جا ضرورت بغیر او هیچ کار نمی بر آید معنیایات حق و خاصان حق بدگر ملک باشد سیه هشت ورق و بعضی از بدیدن انوار و غیره تمام میشود و طالبی را که استعداد کامل دارد و قنای قلب مراقبات قلبیه حاصل میشود همه تعلقات قلبی را اکل میشود و اکثرے را در مراقبات نفس قنای مذکور دست میدهد شیخ کامل مکمل اگر خواهد باقی التفاتش قنای مذکور در همین مراقبات مذکور نیست بطور جلوه گردد و نوبت تا نفس نرسد بعد از آن مراقبه بمعیت مفهوم آیه کریمه وَ هُوَ مَعَكُمْ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ هُوَ فِیض هم در اینجا قلب است و در اینجا ذکر تمهیل سانی بسیار مفید باشد و در اینجا سیر تجلیات افعالی و انکشاف و توحید وجودی میباشد و در اینجا ولایت صغری نامند و ولایت اولیا و قرب اینان قرب معیت است



مراقبه احدیت
سبب رسیدن به خداست
را بایست که خود را
بر خداوند متعال
و باین راه
خود را در دل خود زاری کند
و در سینه
و در تعالی باشد
چرا که با شهادت

سَمِيعٌ فِي اسْمِ الظَّاهِرِ الشَّيْءِ فِي الْعَلَمِ سَمِيعٌ فِي اسْمِ الْبَاطِنِ وَقَسْرٌ عَلَى هَذَا سَائِرُ
 الصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ دَرِينِ مَرَاتِبِهِ فَيُضَمُّ إِلَى ذَلِكَ مَوْسُومُ اسْمِ الْبَاطِنِ سِتُّ مَرَاتِبٍ
 عَلَيْهَا بِنَاءُ مَرَاتِبِهِ سَوَاءٌ مِنْ خَرَاكٍ فِي بِنَاءِ ذِكْرِ تَكْوِيلِ لِسَانِي وَصَلَاةِ نَافِلَةٍ تَرْتَقِي مِيدَهُ وَتُوجِدُ حُضُورَ
 وَغُورِ وَتَزُولُ غَمَامَتُهُ رَاحِلٌ مَشُودٌ وَوَسْعَتُ عَجِيبٍ وَمَنَاسِبَتُ بِلَاحِ أَعْلَى بِدَائِمِ كَرَمٍ وَوَلَكِهِ
 بَعْضُ أَوَاقَاتٍ مَلَا كَرَامَتُهُ مَبْهُرٌ مَشُودٌ بَعْدَ اِزَانِ مَرَاتِبِهِ كَمَا لَاتِ نُبُوتِ بَابِ نَحَاظَةٍ كَيْفِضٌ مِي آيِدِ
 اَزْذَاتِ بَحْتِ كَمْ نَشَاءُ كَمَا لَاتِ نُبُوتِ بِرُطِيفَةِ خَرَاكٍ كَمْ شَيْ عَجِيبٌ سِتُّ بَعْضِ نَظَرِ تَجَلِي ذَاتِي الْهَيِّ
 بِشَرِّ بَاعِثِ كَرِيبِ قَتِ نَزْعِ مَبِينِ سِتُّ كَمْ رُوحِ تَحَلٍّ مَفَارِقَتِ مَحَلِّ ظُهورِ مَحْبُوبِ خُودِ رَاقِيتُوْ نَذَرُ عَنُفَرِ
 مَوْصُوفِ نَبِيٍّ مَحْضٍ دَرِ جَانِبِ خَرِيسَتِي مَحْضٍ قَاطِعُهُ تَعْرِفُ الْاَشْيَاءُ بِاصْدَادِهَا دَرِ بِنَاءِ حُضُورِ بَحْتِ
 مَحَلِّ مِگَرُودِ وَتَرَانِي طَبِشِ طَلَبِ مِیَابِی وَشَوْقِ دُرُ مِگَرُودِ وَیَقِینِ کَامِلِ رَاغِبِ مِیَا شَدِّ حَالِ وَمَقَامِ
 وَحُرْفَتِ اَزِ بِنَاءِ کَوْنِ تَامَهُ قَدْ رُکَّهَ الْاَبْصَادُ بِرَحَالِ اِثَانِ شَاهِدِ کَامِلِ اَلْاَدْبِ اَقْصَا بَعْدَ تَكْوِيفِ
 بِقِیَاسِ مَبْهُوتِ بَالِنَاسِ اَبَا جَانِ نَاسِ وَصُولِ حُصُولِ نَعْنِ وَوَصُولِ عِبَارَتِ اَزْ فَنَاءِ کَرُونِ
 خُودِ بَقِیَّةِ عَشْرِ ذَوَاتِ حَقِّ بَسِ مَوْجِدِ نَمَانِ کَمْ صَدَا سَ لَوْ حِیْلُ بِنِ اِزَانِ بِرُخْزِ کَرِ مَقَامِ اُولِیَا
 دَرِ مَقَامِ اَنْبِیَا اِتْبَاعِ شَرَعِ بِاِکْمَالِ وَوَسْعَتِ نَبِیَّتِ بَاطِنِ وَکِیْفِی وِیَاسِ وَحَرَمَانِ دَسْتِ مِیْدِ بِنَاءِ مَقَامِ
 اَنْبِیَا سِتُّ بَغِیرِ تَبِیْعَتِ اِثَانِ مَحَلِّ نَمِشُودِ وَبِاقِیَامِ تَوْحِیدِ هِجْ مَرُودِ کَارِ نَذَرُ کَمْ اَنْ تَعْلُقُ وَلا یَسْتِ
 وَنِزَوِیْنِ مَقَامِ تَجَلِي ذَاتِی دَائِمِی سِتُّ بَعْدَ پَرْدِ شِیُونِ وَاَسْمَاءِ وَصِفَاتِ مَعَالِمِ قَاطِعِ نَفْسِ نَیْجِ تَجَلِي صِفَاتِ
 دَاوَزْگَزْشَتَانِ کَا رُو بَا رِ تَجَلِي ذَاتِ مَعَالِمِ اِنْ تَجَلِي اَزْ کُفَّتِ بِرُذْنِ سِتُّ وَتَقِی وَوَجْهَانِی سِتُّ بِیَا
 وَتَرَجَانِی اِنْ قَدَرِ مَبْهُوتِ کَمْ اِنْ تَجَلِي ذَاتِی دَائِمِی اَسْتِ کَا لَیْ الذَّاتِ اِذَا تَجَلِي لَا اَسْتِ نَازِکَهُ اَزِیَا
 مَعْلُومِ شَدِّ کَمْ تَجَلِي بِرَقِی کَمْ کَلَمَةُ اَنْدِ نَهْ تَجَلِي فَا تَسْتِ تَجَلِي شَانِی اَسْتِ اَزِ شِیُونَاتِ ذَاتِ اَوْ تَقَالِی کَمْ اَصْلِ اَسْمِی سِتُّ
 کَمْ مَبْدِ اَرْتَعِینِ مَالِکِ سِتُّ بَابِ نَظَرِ آئِیْنِ دَارِی صُورِ عَارِفِ مَوْجِدِ اَسْتِ وَبَرِکِ اَنْ بَرَا کَمَدِ

سَمِيعٌ فِي اسْمِ الظَّاهِرِ الشَّيْءِ فِي الْعَلَمِ سَمِيعٌ فِي اسْمِ الْبَاطِنِ وَقَسْرٌ عَلَى هَذَا سَائِرُ
 الصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ دَرِينِ مَرَاتِبِهِ فَيُضَمُّ إِلَى ذَلِكَ مَوْسُومُ اسْمِ الْبَاطِنِ سِتُّ مَرَاتِبٍ
 عَلَيْهَا بِنَاءُ مَرَاتِبِهِ سَوَاءٌ مِنْ خَرَاكٍ فِي بِنَاءِ ذِكْرِ تَكْوِيلِ لِسَانِي وَصَلَاةِ نَافِلَةٍ تَرْتَقِي مِيدَهُ وَتُوجِدُ حُضُورَ
 وَغُورِ وَتَزُولُ غَمَامَتُهُ رَاحِلٌ مَشُودٌ وَوَسْعَتُ عَجِيبٍ وَمَنَاسِبَتُ بِلَاحِ أَعْلَى بِدَائِمِ كَرَمٍ وَوَلَكِهِ
 بَعْضُ أَوَاقَاتٍ مَلَا كَرَامَتُهُ مَبْهُرٌ مَشُودٌ بَعْدَ اِزَانِ مَرَاتِبِهِ كَمَا لَاتِ نُبُوتِ بَابِ نَحَاظَةٍ كَيْفِضٌ مِي آيِدِ
 اَزْذَاتِ بَحْتِ كَمْ نَشَاءُ كَمَا لَاتِ نُبُوتِ بِرُطِيفَةِ خَرَاكٍ كَمْ شَيْ عَجِيبٌ سِتُّ بَعْضِ نَظَرِ تَجَلِي ذَاتِي الْهَيِّ
 بِشَرِّ بَاعِثِ كَرِيبِ قَتِ نَزْعِ مَبِينِ سِتُّ كَمْ رُوحِ تَحَلٍّ مَفَارِقَتِ مَحَلِّ ظُهورِ مَحْبُوبِ خُودِ رَاقِيتُوْ نَذَرُ عَنُفَرِ
 مَوْصُوفِ نَبِيٍّ مَحْضٍ دَرِ جَانِبِ خَرِيسَتِي مَحْضٍ قَاطِعُهُ تَعْرِفُ الْاَشْيَاءُ بِاصْدَادِهَا دَرِ بِنَاءِ حُضُورِ بَحْتِ
 مَحَلِّ مِگَرُودِ وَتَرَانِي طَبِشِ طَلَبِ مِیَابِی وَشَوْقِ دُرُ مِگَرُودِ وَیَقِینِ کَامِلِ رَاغِبِ مِیَا شَدِّ حَالِ وَمَقَامِ
 وَحُرْفَتِ اَزِ بِنَاءِ کَوْنِ تَامَهُ قَدْ رُکَّهَ الْاَبْصَادُ بِرَحَالِ اِثَانِ شَاهِدِ کَامِلِ اَلْاَدْبِ اَقْصَا بَعْدَ تَكْوِيفِ
 بِقِیَاسِ مَبْهُوتِ بَالِنَاسِ اَبَا جَانِ نَاسِ وَصُولِ حُصُولِ نَعْنِ وَوَصُولِ عِبَارَتِ اَزْ فَنَاءِ کَرُونِ
 خُودِ بَقِیَّةِ عَشْرِ ذَوَاتِ حَقِّ بَسِ مَوْجِدِ نَمَانِ کَمْ صَدَا سَ لَوْ حِیْلُ بِنِ اِزَانِ بِرُخْزِ کَرِ مَقَامِ اُولِیَا
 دَرِ مَقَامِ اَنْبِیَا اِتْبَاعِ شَرَعِ بِاِکْمَالِ وَوَسْعَتِ نَبِیَّتِ بَاطِنِ وَکِیْفِی وِیَاسِ وَحَرَمَانِ دَسْتِ مِیْدِ بِنَاءِ مَقَامِ
 اَنْبِیَا سِتُّ بَغِیرِ تَبِیْعَتِ اِثَانِ مَحَلِّ نَمِشُودِ وَبِاقِیَامِ تَوْحِیدِ هِجْ مَرُودِ کَارِ نَذَرُ کَمْ اَنْ تَعْلُقُ وَلا یَسْتِ
 وَنِزَوِیْنِ مَقَامِ تَجَلِي ذَاتِی دَائِمِی سِتُّ بَعْدَ پَرْدِ شِیُونِ وَاَسْمَاءِ وَصِفَاتِ مَعَالِمِ قَاطِعِ نَفْسِ نَیْجِ تَجَلِي صِفَاتِ
 دَاوَزْگَزْشَتَانِ کَا رُو بَا رِ تَجَلِي ذَاتِ مَعَالِمِ اِنْ تَجَلِي اَزْ کُفَّتِ بِرُذْنِ سِتُّ وَتَقِی وَوَجْهَانِی سِتُّ بِیَا
 وَتَرَجَانِی اِنْ قَدَرِ مَبْهُوتِ کَمْ اِنْ تَجَلِي ذَاتِی دَائِمِی اَسْتِ کَا لَیْ الذَّاتِ اِذَا تَجَلِي لَا اَسْتِ نَازِکَهُ اَزِیَا
 مَعْلُومِ شَدِّ کَمْ تَجَلِي بِرَقِی کَمْ کَلَمَةُ اَنْدِ نَهْ تَجَلِي فَا تَسْتِ تَجَلِي شَانِی اَسْتِ اَزِ شِیُونَاتِ ذَاتِ اَوْ تَقَالِی کَمْ اَصْلِ اَسْمِی سِتُّ
 کَمْ مَبْدِ اَرْتَعِینِ مَالِکِ سِتُّ بَابِ نَظَرِ آئِیْنِ دَارِی صُورِ عَارِفِ مَوْجِدِ اَسْتِ وَبَرِکِ اَنْ بَرَا کَمَدِ

نه تجلی ذات او تعالی و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم و محبت از دریا کمالات نبوت این هر
 دایره با هم مثل ابره و استرند مثل مرکز و محیط نوعی تعادست مرتبه دارند که بر ادلی الالبصار ظاهر میشود
 چون درین بحث ذکر توحیدین یعنی وجودی و شهودی در میان آمد و درین بیان فساد که ناحق با حق پندارند
 بسیارند و حق را حق دانند گمانشلیل لازم آمد که میان هر دو قسم آن حقایق حق نموده شود و این امر در کتب
 چهل و سوم جلد اول حضرت امام ربانی مجید و منور الف ثانی رضی الله عنه کما ینبغی مذکور است لهذا عبارت
 ضروری آن لمخصاً نقل نموده شد و نیز توحیدیکه در انوار راه این طائفه علیه را دست میدهد و دو قسم است
 توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکس وید نیست یعنی مشهود مالک جزیکه نباشد و توحید
 وجودی یکس موجود است یعنی غیر او را معدوم انگاشتن با وجود عدسیت مجال و مظاهر آن یکس
 پنداشتن پس توحید وجودی اقبیل علم یقین آمد و شهودی از قسم علم یقین توحید شهودی از ضروریات
 این راه است چه قنای این توحید تحقیق نمیشود و علم یقین بے آن میسر نمیشود زیرا که رویت یکس
 باستیلا و استلزام عدم رویت ماسوائی است بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری
 نیست چه علم یقین بے آن معرفت حاصل است چه علم یقین مستلزم نفی ماسوائی است و نیت غایه
 مافی الباب مستلزم نفی علم ماسوائی است در وقت غلبه و استیلا بے علم آن یکس مثلاً شخصی که
 یقین بوجود آفتاب پیدا کرد و استیلا بے این یقین مستلزم آن نیت که تار بار در آن وقت نفی نمیشود
 و اندام او قنای آفتاب وید البته تار بار را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که تار بار
 نمی بیند میداند که تار بار معدوم نمیشود بلکه میداند که هست اما مستورند و در شعاعان آفتاب مغایرند
 و این شخص با جماعه که نفی وجود تار بار در آن وقت کنند در مقام انکار است میداند که آن معرفت غیر از
 است پس توحید وجودی که نفی ماسوائی یکس ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است
 بخلاف شهودی که در یکس ویدین هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب تار بار را نفی کردن

و معدوم استن مخالفت افع است اما تار با رادان وقت نادیدن مخالفت نیست بلکه آن نادیدن
 بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصیرت را اگر بصیرت را بی نور همان آفتاب مکتحل
 شود و وقت پیدا کند تار با را از آفتاب جدا بیند و این دید و حق یقین است پس اقوال بعضی
 از مشایخ که بظاهر شریعت حقه مخالفت بنمایند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آرند
 مثل قول ابن منصور الحلاج انا الحق وانی یزید البطامی سبحانی و امثال اینها ادلی و انب
 است که توحید شهودی فردو باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ما سوا
 حق سبحانه از نظرشان مخفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ کلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات
 نمودند معنی انا الحق است که حق است نه من چون خود را نمی بیند آنکه خود را می بیند و حق
 میگوید این خود کفر است اینجا که نگویید که اثبات نکردن بنفی میکند و آن بعینه توحید وجودی است
 زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت است احکام تمامها را قطع نماید
 در سبحانی نیز تشریح حقیقت نه تنزیه خود که او تمامه از نظر مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگردد و مثال
 این سخنان در مقام عین یقین که مقام حیرت است بعضی را در می بیند و چون از این مقام میگذرانند و
 یقین میسرانند از امثال این کلمات تحاشی بنمایند و از حد اعتدال تجاوز نمایند اینجا که
 نگویید که ارباب توحید وجودی نیز همچنان که یک می میدانند یک می بینند پس از عین یقین نیز نصیب اند
 زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید
 متحقق شده اند توحید شهودی را با این صورت مثالی ادنی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که
 در وقت حصول آن توحید حیرت حکم با مرے در آن موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود
 شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود و ما سوا میکند و نفی حکمی
 از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام

عین یقین بهره ندارد و آرسه صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود و بمقام
 معرفت که حق یقین است میسرانند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشوند و علی که بجز حیرت پیش
 از حیرت علم یقین است اینجا که بنشانی واضح گردد و مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبت
 که بمقام پادشاهت دارد و خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت در خود یافت و معلوم است که
 آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهت را در خود دیده است فی الحقیقه
 پادشاهت بآن صورت شبیه هیچ مناسبت نیست که آن شود اگر چه بصورت مثالی باشد اما از این
 آن شخص متحقق شدن حقیقت آن صورت خبر میدهند اگر چه بکند و عنایت خداوندی جل سلطان
 شامل حال او شود بآن مقام میرسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بیا آنکه که قابلیت هر نیمه
 داشته باشد تا مرآة نشود و بدست پادشاهان نرسد از حصول جمالشان بهر نیاید انتهی مخصوص
 بعد از آن مراقبه کلمات رسالت یعنی فیض می آید از ذات بحت که مشارکات رسالت
 بر هیات حدانی سالک عروج و نزول و انجذاب تمام بدن را حلال گرد و تلاوت قرآن شریف کثرت نیاز
 در کلمات ثلثه و حقائق که پیش می آید ترقی می بخشد بعد از آن مراقبه کلمات اولو الغرم یعنی فیض
 می آید از ذات بحت که مشارکات رسالت اولو الغرم است بر هیات حدانی سالک نسبت کلمات ثلثه
 با فوق چون نسبت ظل با اصل است فی الواقع سیر در بنیاد نفس وجود است که ظل ذات بحت است در
 و هیات حدانی فوق خود مشهود میگردد و تلاوت قرآن مجید کم از کم سه باره و اشغال اذکار اموریکه فوق
 اتباع سنت سینه باشد فائده عظیم می بخشد بعد از آن مراقبه حقیقت کعبه ربانی که فیض می آید از ذات
 که مشار حقیقت کعبه ربانی است بر هیات حدانی سالک در بنیاد غفلت کعبه ربانی حق مشهود میگردد
 و هیئت عجیب بر باطن سالک غلبه میکند و فدا بقا حاصل میشود چونکه طالب متصف بحقیقت کعبه
 میباشد بنظر باطن خود می بیند که حقیقت مقدسه تمامی عالم را احاطه کرده است بعد میاید که سوا

مراقبه کلمات رسالت

دائرة کلمات رسالت

مراقبه کلمات اولو الغرم

دائرة کلمات اولو الغرم

مراقبه حقیقت کعبه ربانی

دائرة حقیقت کعبه ربانی

آن پنج شے موجودیت بدانکه در انسان چنانکه قلب نموده عرش رحمن است جل سلطان و ظهور نبلی
 او نمودن ظهور عرش است از بیت الله نیز در آن نشانه است که میانه است از میدان شمال بیگانه و بحین
 سبقت یگانه ارباب این دولت با الصالحه انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیمات و تبعیت و وراثت این
 بزرگواران از یتیمان ایشان هر که ارباب این دولت مشرف سازند ظهور عرش هر چند فوق همه ظهور است
 اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق همه ظهورات تجلیات اینجا نام تجلی ظهور و بدون شک است
 تجلیات ظهورات حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است شک نیست که محیط دایره با وجود
 وسعت ظل مرکز دایره است بلکه همان نقطه مرکز ظل خود را همین ساخته است بزرگ صد نقطه برآید محیط
 دایره گشته است و این فی غیر نقطه تغییر با قرب اشیا است الا آنجا نقطه نیز در رنگ اثره موقوف است ظاهر
 آنجا مجال فیه نظر را در آن موطن محل و نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت در رنگ ظل در
 مانده است و جلوه با تو از مرغی نشانه بد که با عقاید و هم آشیانه بد و عقاید است پیش مردم و مرغی و زبان
 هم که به حضرت امام بانی عجله الله تعالی فرجه له در رساله مکاشفات خود بجا ب سوال
 یکی از خدام بیان حقیقت کعبه با استقصا رسانیده اند اند انقلش و یتقام لب نود و هوندا الحمد لله و
 سلام علی عباد الله الذین اصطفوا اخوی انگری شیخ محمد طاهر خشی استفسار نمودند که در رساله
 مبدا و معاد واقع است که صورت که چنانکه سجود و الیه صورت محمدی است حقیقت کعبه نیز مسجد و الیه
 حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ازین عبارت فصلیت حقیقت کعبه لازم نمی آید
 بر حقیقه محمدی علی منظر با الصلوة و السلام و الخیه و حال آنکه مقرر است که مقصود از خلقت عالم و عالمیان
 اوست علیه الصلوة و السلام و آدم و آدنیان همه طفلی و بنده علیه الصلوات و السلام که لا اله الا الله
 الا فلاك و لا اظهرت التوبیة كما ورد باید و نیست که صورت کعبه عبارت از رنگ کعبه نیست
 چه اگر فرضا رنگ طلوع در میان نباشد کعبه کعبه است و سجود و خلائق است بگونه صورت کعبه با آنکه در عالم

این پنج شے موجودیت بدانکه در انسان چنانکه قلب نموده عرش رحمن است جل سلطان و ظهور نبلی
 او نمودن ظهور عرش است از بیت الله نیز در آن نشانه است که میانه است از میدان شمال بیگانه و بحین
 سبقت یگانه ارباب این دولت با الصالحه انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیمات و تبعیت و وراثت این
 بزرگواران از یتیمان ایشان هر که ارباب این دولت مشرف سازند ظهور عرش هر چند فوق همه ظهور است
 اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق همه ظهورات تجلیات اینجا نام تجلی ظهور و بدون شک است
 تجلیات ظهورات حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است شک نیست که محیط دایره با وجود
 وسعت ظل مرکز دایره است بلکه همان نقطه مرکز ظل خود را همین ساخته است بزرگ صد نقطه برآید محیط
 دایره گشته است و این فی غیر نقطه تغییر با قرب اشیا است الا آنجا نقطه نیز در رنگ اثره موقوف است ظاهر
 آنجا مجال فیه نظر را در آن موطن محل و نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت در رنگ ظل در
 مانده است و جلوه با تو از مرغی نشانه بد که با عقاید و هم آشیانه بد و عقاید است پیش مردم و مرغی و زبان
 هم که به حضرت امام بانی عجله الله تعالی فرجه له در رساله مکاشفات خود بجا ب سوال
 یکی از خدام بیان حقیقت کعبه با استقصا رسانیده اند اند انقلش و یتقام لب نود و هوندا الحمد لله و
 سلام علی عباد الله الذین اصطفوا اخوی انگری شیخ محمد طاهر خشی استفسار نمودند که در رساله
 مبدا و معاد واقع است که صورت که چنانکه سجود و الیه صورت محمدی است حقیقت کعبه نیز مسجد و الیه
 حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ازین عبارت فصلیت حقیقت کعبه لازم نمی آید
 بر حقیقه محمدی علی منظر با الصلوة و السلام و الخیه و حال آنکه مقرر است که مقصود از خلقت عالم و عالمیان
 اوست علیه الصلوة و السلام و آدم و آدنیان همه طفلی و بنده علیه الصلوات و السلام که لا اله الا الله
 الا فلاك و لا اظهرت التوبیة كما ورد باید و نیست که صورت کعبه عبارت از رنگ کعبه نیست
 چه اگر فرضا رنگ طلوع در میان نباشد کعبه کعبه است و سجود و خلائق است بگونه صورت کعبه با آنکه در عالم

خلق است در رنگ خلق اشیا امریت بن که از محیط حس و خیال بیرون است از عالم عموما است
 و هیچ محسوس نه و متوجه الیه است مرشیا را هیچ در توجه نه هستی است که بلباس نبی پوشیده است و نیست
 که کعبه است هستی خود را زانوده و جهت بی جهت و در سمت بی سمت است با جمله انصورت حقیقت
 نشاء عجمه است که عقل تشخیص آن عاجز است و عقلا تعیین آن حیران گویا نموده از عالم سجونی و جگرگی
 او و نشانه از بی شبهی بی نمونی و در و بی تعبیه است بی تا چنین نباشد شایان سجودیت نمود
 و بهترین موجودات علیه الصلوات و التسلیمات بشوق و آرزو قبله خود اختیار نفرمودند و فیله
 آیات بینهات در شان آن نص قاطع است و من کخله کان امنا و حق فی قرآن اوح بیت الله
 است که کینونت خاص مرصاحب جل شانه بادی است اطلال نسبت مجهول الکبفیه یحون یجکون
 را با و لله المثل الاعلی در عالم مجاز که قطره حقیقت است بیت نبی از نبوت است که جای قرا
 در امگا صاحب خانه است ارباب دل را هر چند نشگاه بسیار است و امکانه نشست و ریاست
 بشمار اما خانه خانه است که از مراحمت غیار بیگانه است و مسکن آرا مگاه جانانه است اگر چه حکم حدیث
 و لکن یسعی قلب عبید قوی من گنجایش ظهور یحونی پیدا کند لیکن نسبت بنیت که منبئی از بیوت
 است از کجا پیدا کند و منع مراحمت غیار که از لوازم بیت است از کجا آرد و چون غیر و غیرت با آن
 موطن دخل نبود ناچار سجودگاه خلائق باشد که غیره را سجده نمود و غیرت منافی سجودیت بود محمد رسول
 بجانب خود سجده نمود و بجنب بیت الله بشوق و غیرت سجده نمودند و سرفادات را از اینجا
 در باب شتان ما بین الساجد و السجود ای برادر چون شمه از صورت کعبه معلوم نمودی ان
 لخی از حقیقت کعبه مظهر نشو حقیقت کعبه عبارت از یحون واجب الوجود است جل سلطان که گری
 از ظهور ظلیت بوی راه نیافته است شایان سجودیت و عبودیت است این حقیقت اجل سلطانها
 اگر سجود حقیقت محمدی گویند چه محمد در آید و فصلیت کن ازین چه قصور دارد و آری حقیقت محمدی از

این پنج شے موجودیت بدانکه در انسان چنانکه قلب نموده عرش رحمن است جل سلطان و ظهور نبلی
 او نمودن ظهور عرش است از بیت الله نیز در آن نشانه است که میانه است از میدان شمال بیگانه و بحین
 سبقت یگانه ارباب این دولت با الصالحه انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیمات و تبعیت و وراثت این
 بزرگواران از یتیمان ایشان هر که ارباب این دولت مشرف سازند ظهور عرش هر چند فوق همه ظهور است
 اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق همه ظهورات تجلیات اینجا نام تجلی ظهور و بدون شک است
 تجلیات ظهورات حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است شک نیست که محیط دایره با وجود
 وسعت ظل مرکز دایره است بلکه همان نقطه مرکز ظل خود را همین ساخته است بزرگ صد نقطه برآید محیط
 دایره گشته است و این فی غیر نقطه تغییر با قرب اشیا است الا آنجا نقطه نیز در رنگ اثره موقوف است ظاهر
 آنجا مجال فیه نظر را در آن موطن محل و نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت در رنگ ظل در
 مانده است و جلوه با تو از مرغی نشانه بد که با عقاید و هم آشیانه بد و عقاید است پیش مردم و مرغی و زبان
 هم که به حضرت امام بانی عجله الله تعالی فرجه له در رساله مکاشفات خود بجا ب سوال
 یکی از خدام بیان حقیقت کعبه با استقصا رسانیده اند اند انقلش و یتقام لب نود و هوندا الحمد لله و
 سلام علی عباد الله الذین اصطفوا اخوی انگری شیخ محمد طاهر خشی استفسار نمودند که در رساله
 مبدا و معاد واقع است که صورت که چنانکه سجود و الیه صورت محمدی است حقیقت کعبه نیز مسجد و الیه
 حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ازین عبارت فصلیت حقیقت کعبه لازم نمی آید
 بر حقیقه محمدی علی منظر با الصلوة و السلام و الخیه و حال آنکه مقرر است که مقصود از خلقت عالم و عالمیان
 اوست علیه الصلوة و السلام و آدم و آدنیان همه طفلی و بنده علیه الصلوات و السلام که لا اله الا الله
 الا فلاك و لا اظهرت التوبیة كما ورد باید و نیست که صورت کعبه عبارت از رنگ کعبه نیست
 چه اگر فرضا رنگ طلوع در میان نباشد کعبه کعبه است و سجود و خلائق است بگونه صورت کعبه با آنکه در عالم

حقائق سائر افراد عالم فضل است احقیقت کعبه معظمه از عالم نیست تا بوی این نسبت منوره آید
 و در فضیلت او توقف کرده شود و عجب است که تفاوت صو این دو صاحب است با حدیث و حدیث
 عقلایی و ذوقی و این تفاوت میان نه برده است که در مقام اعتراض مانده اند و لب طبع و شمع کثرت
 حضرت حق سبحانه انصاف شانرا بدیده که ما فمید ملامت نکنند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا
 فِي أَمْرِنَا وَتُبْ عَلَيْنَا أِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْعَظِيمُ انتهى و در اقصاف تمام باین مقام
 نه کور خود را مسجود له تمامی عالم میا بدیش قابل اگر مناسب حال طالب میدانند تبدیل مقام میفرماید
 لیکن باین ناقص تبدیل این مقام آنوقت مناسب است که فادر نی مقام حاصل شود یعنی بعد اقصاف
 و غیره نه خود را و نه مقام خود را بلکه شمس من الاشیار را بنیاید پس آنوقت تکمیل مقام میگردد و از آن بعد
 تبدیل کرده شود اولی و انبست است بعد از آن مراقبه حقیقت قرآن بجا نطیکه فیض می آید از ذات
 که نشانه حقیقت قرآن است بر هیات جدانی سالک میکنند بواطن کلام الله درین مراقبه ظاهر میگردد و
 خواندن زبان قاری حکم شجره موسوی پیدا میکند بلکه تمام بدن حکم زبان دارد و بعضی اوقات در روز
 بر باطن سالک هویدا میشود آیه کریمه اِنَّا سَنُلْقِيْكَ عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا بران برهان نام است
 حرف و صوت نیز بر طرف میگردد و کلام نفسی را بلا حرف و صوت بلا تقدم و تاخر کلمات میباشند
 و بعد انماک در مقام تمام خود را تصف کلام نفسی میاید بلکه بجز کلام نفسی خود را نمی بیند بعد هیچ
 نمیناید و نمی بیند در اینجا تکمیل تمام حاصل میشود تبدیل مقام بقوتانی میاید کرد اکابر ایتلافه علیه
 مراقبه حقیقت صوم را گذارسته اند زیرا که مراقبه حقیقت قرآن آنرا تصحیح است چنانچه امام الطهر
 حضرت امام بانی مجید و منور الف ثانی رضی الله عنه در مکتوبات قدسی آیات تبصریح فرموده اند
 و نیز تاضی شمار الله صاحب بانی پتی رضی الله عنه فرموده اند که حقیقت صوم در پهلوس حقیقت
 قرآن است و دایره سیف قاطع در پهلوس ولایت کبری است ظاهر سیف قاطع موجبیت از

کلام الله در دایره سیف قاطع
 کلام الله در دایره سیف قاطع
 کلام الله در دایره سیف قاطع

مراقبه حقیقت قرآن
 دایره حقیقت قرآن
 مجید

از اسما و صفات او از قبیل ولایت کبری است چنان نفس انفسا تمام آنجا دست و دهنه نام او صفت
 قاطع شد مراقبه مستقل نیست بعد از آن مراقبه حقیقت صلو که فیض می آید از ذات بخت که شارب
 حقیقت صلو است بر هیات و حدانی سالک در اینجا و جزو سالک را میبرد و حقیقت قرآن
 و حقیقت صلو پس در صلو امری عجب رو میدید که ازین دار فانی برمی آید و در دایره حق و حق
 و مشهور حدیث شریف اَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ بوجه کمال لا یغیر و در نیز الصلوة
 معراج المومن اشاره است باین و اقرب ما بکونی العبد من الترتیب فی الصلوة
 و قسری علی فی الصلوة تصریح همین باجراست و در غایت شتغال انماک در مقام مذکور نزد
 سالک است فرق در میان عابد و معبودی مانده خصوصاً در سجده که فانی صرف شود پس فرقی که نیست
 بران نیست سالک اگر در دولت است این آن میدانند که میدانند چه لذت سماع و نغمه و چه ذوق و چه تواجده
 هیچ در سینه ندارد و چون ندیده حقیقت را فانه زنده در دلی مِمَّ اللَّهُ وَ قَدْ جَعَلَ باین
 اشاره باشد بیده مراقبه معبودیت صرفه که فیض می آید از ذات بخت که معبود معرفت است بر هیات
 و حدانی عارف در مقام قدم کوتاه و نظر در جولان چنانچه قَفْ بِأَحْمَلِ اشاره همین باجراست
 یعنی مراتب سابقه تمام گشت مرتبه و جوب پیش می آید و قدم فوق از مرتبه حقیقت صلو صلا بجا
 نمیکند اگر میسر شود و سیر نظری زبان معنی که آنجا شود و مشاهده است یا قدم را آنجا گنجایش است
 آنجا موسی را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه وصولی است محمول الکلیفه اگر در صورت مثالیه نظر مرسوم
 گشت وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم در آنحضرت جلشانه هر دو داله و خیر
 سیر قدم گاه تا حقیقت صلو است که فتهام مقام عابدیت است آن صلو است که از مراتب جوب
 براس مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و هر سه معنی کلمه طیبه بوجه کمال حاصل میشود یعنی لا معبود الا الله
 لا معبود الا الله لا مقصود الا الله در اینجا عبادت صلو که کار متبانی است مفید میباش تا اینجا سیر

دایره حقیقت صلو

مراقبه حقیقت قرآن
 دایره حقیقت قرآن
 مجید

دایره معبودیت

دایره حقیقت قرآن
 دایره حقیقت قرآن
 مجید

حقائق آئینه تمام گشت و سیر و حقائق انبیا علیهم السلام شروع میشود و باید دانست که هر کدام از افراد
 محبت و اعتبار دارد و یک محبت دیگر محبوسیت ظهور کمالات محبوبیت مخصوص بحجاب سالک
 صلی الله علیه و سلم و ظهور کمالات ذاتیه محبت خاص حضرت موسی علیه السلام و ظهور کمالات صفاتی
 و محبوبیت اسمائی خاص بحجاب ابراهیم و دیگر انبیا علیهم السلام اول شروع سیر سالک کمالات صفاتی و
 حقیقت ابراهیمی که مقام خلعت اشاره بانست میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت ابراهیمی که فیض می آید
 از ذات بحت که نشأ حقیقت ابراهیمی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند انبیا درین مقام تابع
 حضرت خلیلند و جناب سرور کائنات بامر الله و ابراهیم حقیقاً ماوراء الصلوة و برکات
 خود را تشبیه میفرمایند بصلوة ابراهیم و حقیقت ابراهیمی فی الواقع مرتبه ایست از مرتبه زوالت جناب
 سرور کائنات مخیر موجودات صلی الله علیه و سلم و چون که درین عالم هنوز ظهور تمام نشده بود و ارشاد میشد
 که مرتبه سابقه خود را نگه دار و بایده اتباع کنی نه از دیگر کسی که ذات مقدسه شمار از کمالات برتر
 و بخصوص اتباع این مرتبه رفیع است فافهم و لعل الله یجذبک بعد ذلک امر او بعد از
 ظهور تمام میفرمودند انا اول ولد آدم و کائنات و کائنات و کان من سبی حیة الی و قال الله
 سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبه و انش خاص و خلوت باختر
 ازین درین مقام مذکور کثرت در و شریف بسیار مفید میباشد و انش خاص و خلوت باختر
 هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و
 حق هیچ انقاسی بجانب کس باقی نماند بعد از سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است
 شروع میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بحت که نشأ حقیقت
 موسوی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مزات خویش را جلوه گر
 مینماید و ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکارا میگردد و ازین سبب بعض کلمات از حضرت

این در این مقام است که هر کدام از افراد محبت و اعتبار دارد و یک محبت دیگر محبوسیت ظهور کمالات محبوبیت مخصوص بحجاب سالک صلی الله علیه و سلم و ظهور کمالات ذاتیه محبت خاص حضرت موسی علیه السلام و ظهور کمالات صفاتی و محبوبیت اسمائی خاص بحجاب ابراهیم و دیگر انبیا علیهم السلام اول شروع سیر سالک کمالات صفاتی و حقیقت ابراهیمی که مقام خلعت اشاره بانست میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت ابراهیمی که فیض می آید از ذات بحت که نشأ حقیقت ابراهیمی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند انبیا درین مقام تابع حضرت خلیلند و جناب سرور کائنات بامر الله و ابراهیم حقیقاً ماوراء الصلوة و برکات خود را تشبیه میفرمایند بصلوة ابراهیم و حقیقت ابراهیمی فی الواقع مرتبه ایست از مرتبه زوالت جناب سرور کائنات مخیر موجودات صلی الله علیه و سلم و چون که درین عالم هنوز ظهور تمام نشده بود و ارشاد میشد که مرتبه سابقه خود را نگه دار و بایده اتباع کنی نه از دیگر کسی که ذات مقدسه شمار از کمالات برتر و بخصوص اتباع این مرتبه رفیع است فافهم و لعل الله یجذبک بعد ذلک امر او بعد از ظهور تمام میفرمودند انا اول ولد آدم و کائنات و کائنات و کان من سبی حیة الی و قال الله سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبه و انش خاص و خلوت باختر ازین درین مقام مذکور کثرت در و شریف بسیار مفید میباشد و انش خاص و خلوت باختر هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و حق هیچ انقاسی بجانب کس باقی نماند بعد از سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است شروع میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بحت که نشأ حقیقت موسوی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مزات خویش را جلوه گر مینماید و ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکارا میگردد و ازین سبب بعض کلمات از حضرت

دائره حقیقت ابراهیمی

دائره حقیقت موسوی

دائره حقیقت موسوی

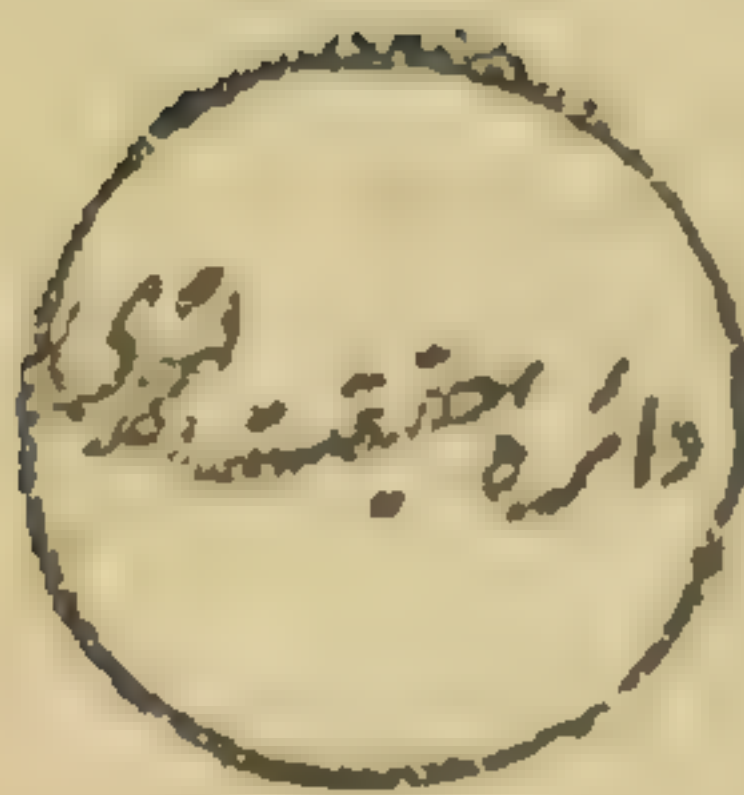
موسوی علیه السلام سرزد شده اند که قال الله تعالی عن قوله علیه الصلوة و السلام ان
 هی کما هی تکتب درین مقام کثرت در و شریف الله هم صلی الله علیه و سلم و الله و احصایه
 و علی جمیع انبیاء و المرسلین خصوصاً علی کلمه من سبی فائده کثیره بخند ذوق
 این مراقبه حقیقه الحقائق که مراد از حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم که فیض می آید از
 ذات بحت که نشأ حقیقت محمدی است بر بنیاد هدانی سالک و ذات مبارک موصوفه
 متدرجه متصف است با محبت و محبوبیت چنانچه از اسم مبارک که متضمن دو معنی است همین
 اشاره است که سید دو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مبطور است فرموده است
 شأنه محمد و رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسم الله الحسن و کلام این
 دو اسم را ولایت علی و است ولایت محمدی هر چند اسمی از مقام محبوبیت او است علیه الصلوة
 و السلام اما آنجا محبوبیت صرف کائن نیست فرجی از نشأ محبت دارد اگر چه آن منج بالا صانه
 او را ثابت نباشد اما مانع مقام محبوبیت صرف کائن و ولایت احمدی از محبوبیت صرف
 که شایسته محبت ندارد این ولایت از ولایت سابق پیش قدم است و یک مرحله از مطلوب
 نزو کثیر و موجب مرغوب تر چرا که محبوب چند آنکه در محبوبیت تمام تر بود و استغناء بی نیازی او
 کاملتر باشد در نظر محب زیاده تر در آید و در عا تر نماید و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شوقیه و اله
 گردانند نه تنها آفریم زیبایی او است بلکه من زاپر دانی او است به مراد از بلا افراط عشق
 که مطلوب عاشق است سبحان الله الحمد لله اسمی است سامی که مرکب از کلمه مقدسه احد
 و حلقه حرف میم که از غوامض اسم را الهی است جلشانه که در عالم چون تعبیر از ان سر کنون بغیر از
 حلقه میم نتوان کرد و اگر گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احمد
 احد است که لا شریک له است و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است

دائره حقیقت محمدی

این در این مقام است که هر کدام از افراد محبت و اعتبار دارد و یک محبت دیگر محبوسیت ظهور کمالات محبوبیت مخصوص بحجاب سالک صلی الله علیه و سلم و ظهور کمالات ذاتیه محبت خاص حضرت موسی علیه السلام و ظهور کمالات صفاتی و محبوبیت اسمائی خاص بحجاب ابراهیم و دیگر انبیا علیهم السلام اول شروع سیر سالک کمالات صفاتی و حقیقت ابراهیمی که مقام خلعت اشاره بانست میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت ابراهیمی که فیض می آید از ذات بحت که نشأ حقیقت ابراهیمی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند انبیا درین مقام تابع حضرت خلیلند و جناب سرور کائنات بامر الله و ابراهیم حقیقاً ماوراء الصلوة و برکات خود را تشبیه میفرمایند بصلوة ابراهیم و حقیقت ابراهیمی فی الواقع مرتبه ایست از مرتبه زوالت جناب سرور کائنات مخیر موجودات صلی الله علیه و سلم و چون که درین عالم هنوز ظهور تمام نشده بود و ارشاد میشد که مرتبه سابقه خود را نگه دار و بایده اتباع کنی نه از دیگر کسی که ذات مقدسه شمار از کمالات برتر و بخصوص اتباع این مرتبه رفیع است فافهم و لعل الله یجذبک بعد ذلک امر او بعد از ظهور تمام میفرمودند انا اول ولد آدم و کائنات و کائنات و کان من سبی حیة الی و قال الله سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبه و انش خاص و خلوت باختر ازین درین مقام مذکور کثرت در و شریف بسیار مفید میباشد و انش خاص و خلوت باختر هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و حق هیچ انقاسی بجانب کس باقی نماند بعد از سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است شروع میشود در اینجا مقابله دائره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بحت که نشأ حقیقت موسوی است بر بنیاد هدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مزات خویش را جلوه گر مینماید و ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکارا میگردد و ازین سبب بعض کلمات از حضرت

پس بنده همان حلقه میست و لفظ احد از برای تعظیم آورده و اظهار اختصاص نموده علیه دست
 آله الصلوٰه والسلام چون نام نیست نام آورده باشد مگرم تر بود از هر چه باشد بعد از
 هزار سال که آن تاثیر می نماید اندر تغییر امور عظام معامله آن ولایت با ولایت کشید و ولایت
 محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار از دوطرف عبودیت یک طرف رسید و بجای طوق
 نخستین حرف الف که در مرتبه از رب است مگر گشت تا محمد احمد گشت علیه و علی آله الصلوٰه
 والسلام بیانش نیست که دوطرف عبودیت عبارت از دو حلقه میست که در اسم مبارک
 محمد صلی الله علیه وسلم اندراج یافته است تواند بود که آن دوطرف اشاره بدو تعیین او باشد که
 ازان دو تعیین حیدری بشریت دوم تعیین روحی علی در تعیین حیدری هر چند بواسطه عرض موت
 فتوے راه یافته تعیین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعیین باقی مانده بود هزار سال با است تا آن اثر
 نیز راکل شود و نشان آن ازان تعیین باقی ماند و چون هزار سال آخر شد و اثر تعیین ازان تعیین
 باقی ماند و یک طرف عبودیت ازان دوطرف گشته شد و در دایره مقام آن ظاهر گشت
 و الف الوهیت که از در رنگ بقاء الله توان گفت بجای آن شست ناچار محمد احمد گشت
 و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد صلی الله علیه وسلم عبارت از دو تعیین او و احمد
 نمایان از یک تعیین باشد پس این اسم حضرت اطلاق اقریب باشد از عالم دور تر و چون که ولایت
 مذکور تبدیل گشت لهذا بجای او شخصی باید که انجام کار او نماید و آن محمد و الف ثانی بود
 رتبه الله علیه که کار ولایت محمدیه با و فیض نموده شد تا با الف ثالث و علی هذا القیاس اے
 یا شار الله و ولایت محمد و الف ثانی بعد مدت بر تریه مذکور خواهد رسید که بجای او محمد و الف
 ثالث خواهد شد لیکن محمد و الف ثانی فضیلت خبری بر تمام محمد و ان الف دار و زیر که محمد و الف
 خاص تاسیه مناسب ولایت محمدیه بلا واسطه بوده است و دیگران بواسطه آن محمد و الف ثالث

فصل الله یومئذ من نشاء و الله ذو الفضل العظیم و نیز درین مراقبه فناء و بقا بطرز
 خاص حاصل میشود عارف را که از احاطه تحریر بر دست عذرت می شناسی بحسنات بخششی و
 اتحاد خاص و نسبت با اختصاص آن سرور پیدا میشود و توسط و جمعیت نظر سالک از میان بخیزد
 و معلوم میشود که تابع بزرگ بتبع هر چه میگیرد و اصل میگیرد و گویا هر دو از یکجا میگیرند و محبت خاص
 آن سرور هم پیدا میشود چنانچه امام الطریقه حضرت امام ربانی رضی الله عنه فرموده اند که خداے
 عزوجل را بر اے آن دوست میدارم که رب محمد است و نیز در مقام جمیع امور از حرکات و سکنات
 اتباع علی وجه الکمال با سید المرسلین مرغوب میباشد باید دانست که حقیقت محمدی حقیقه الحقائق است
 و اگر چه حقائق انبیاء چه حقائق ملائکه گرام مثل ظل است مراد او وسعت عجیبی مناسبت خاص
 با جسد مبارک پیدا میشود و در و شریف که بعد ازین بیان کرده شود فائده خاص میرساند و طریقه
 مشغولی داد اے در و شریف نیست که متوجه بطرف اقدس جناب سرور کائنات مفرج موجودات
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده نمک و مستغرق شود و در فیض و انوار لطیف مناسب مقام و سکنه تمام
 فائض میگردد که ازان در باطن سالک انشراح و انبساط عجیب پیدا میشود و مناسبت خاصه
 نیز آن حضور پر نور ظاهر و هویدا شود و من بعد مراقبه دایره حقیقت احمدی که فیض اے ابد از
 ذات بحت که نشا حقیقت احمدی است بر هیات صدافی سالک کیفیت عجیب و غریب نسبت
 با شمعان انوار ظهور نماید که از بیان افزون انگشت محبوبیت درین مقام بطرز خاص حاصل میشود
 و نیز فناء و بقاے خاص نه فناء و بقاے مصطلح بلکه انتقال از مرتبه محبت بطرف مرتبه عالی محبت
 ذاتیه که تعیین روحی است اول تعیین حیدری و بعد کمال تعیین هر یک کیفیت امتزاجی و جامعیت
 پیدا میشود و هر چند که جسد مبارک آن سرور حکم روح داشته باشد و قطع شریف فراموشدن ذات متعبد
 بمعراج بحجبه خاص خود و رنه و صورت بقاے حکم جدیت فتن روح آن مرتبه عالی حال بود و



این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت عظیم الشان فرموده اند که این امر شده اند و در
 آری انظر اليك بحکم كن تراي مقبول نفرمودند که اختیاص این با سید المرسلین بوده و درود
 شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وعلی اصحاب سیدنا
 محمد افضل صلی علیک وعلی ما علیک وبارک و سلم فانه عظیم میدهند بعد ازین
 مراقبه حریف که فیض می آید از ذات بخت که فشار حب عرف است بر هیأت حدانی ساکنینند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب عرف است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 كنت لئن انخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لا خسر و نزول حقیقین هر دو با هم
 کرام رضوان الله علیهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و حدیث دیگر که لما انزلت
 الربوبية والست برین مدنی و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشهد ولا تلک من الغافلین بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بخت که مبر او منزله است از تعینات بر هیأت حدانی
 ساکن سیر نظری هم در مقام حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه است بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند وساکن در اینجا
 توجیه بامریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشود و مستغرق
 می باشند یک لمح فیض صحبت و فضیلت او از هزار سال بدیگری که ذلک بفضل الله یونیتی
 منزه است که تفریز اینکه متصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم فضا
 پس سخن کوتاه باید و السلام سوال هر گاهی که ساکن توجیه بامریدان خویش نمیتواند که درین عروج و نزول

این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت عظیم الشان فرموده اند که این امر شده اند و در
 آری انظر اليك بحکم كن تراي مقبول نفرمودند که اختیاص این با سید المرسلین بوده و درود
 شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وعلی اصحاب سیدنا
 محمد افضل صلی علیک وعلی ما علیک وبارک و سلم فانه عظیم میدهند بعد ازین
 مراقبه حریف که فیض می آید از ذات بخت که فشار حب عرف است بر هیأت حدانی ساکنینند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب عرف است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 كنت لئن انخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لا خسر و نزول حقیقین هر دو با هم
 کرام رضوان الله علیهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و حدیث دیگر که لما انزلت
 الربوبية والست برین مدنی و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشهد ولا تلک من الغافلین بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بخت که مبر او منزله است از تعینات بر هیأت حدانی
 ساکن سیر نظری هم در مقام حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه است بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند وساکن در اینجا
 توجیه بامریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشود و مستغرق
 می باشند یک لمح فیض صحبت و فضیلت او از هزار سال بدیگری که ذلک بفضل الله یونیتی
 منزه است که تفریز اینکه متصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم فضا
 پس سخن کوتاه باید و السلام سوال هر گاهی که ساکن توجیه بامریدان خویش نمیتواند که درین عروج و نزول

دائرة حب عرف

این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت عظیم الشان فرموده اند که این امر شده اند و در
 آری انظر اليك بحکم كن تراي مقبول نفرمودند که اختیاص این با سید المرسلین بوده و درود
 شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وعلی اصحاب سیدنا
 محمد افضل صلی علیک وعلی ما علیک وبارک و سلم فانه عظیم میدهند بعد ازین
 مراقبه حریف که فیض می آید از ذات بخت که فشار حب عرف است بر هیأت حدانی ساکنینند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب عرف است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 كنت لئن انخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لا خسر و نزول حقیقین هر دو با هم
 کرام رضوان الله علیهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و حدیث دیگر که لما انزلت
 الربوبية والست برین مدنی و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشهد ولا تلک من الغافلین بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بخت که مبر او منزله است از تعینات بر هیأت حدانی
 ساکن سیر نظری هم در مقام حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه است بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند وساکن در اینجا
 توجیه بامریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشود و مستغرق
 می باشند یک لمح فیض صحبت و فضیلت او از هزار سال بدیگری که ذلک بفضل الله یونیتی
 منزه است که تفریز اینکه متصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم فضا
 پس سخن کوتاه باید و السلام سوال هر گاهی که ساکن توجیه بامریدان خویش نمیتواند که درین عروج و نزول

دائرة لا تعین

که اختیار است چگونه محقق خواهد شد که استفاده طالبین بآن مربوط است جالب عروج و نزول بر
 دو قسم است اختیاری و غیر اختیاری در مقامات تحتانی که صفت ساکن است ثابت
 می باشد و در اینجا که تعلق بذات مطلق باشد و صوفی مستغرق و منکذات موصوفه میشود و خود را
 باطلاق میابد پس عروج و نزول در اینجا با اختیار خواهد بود یعنی با اختیار و جناب باری غرض همه هر گاه
 مناسب حال او میداند عطا فرماید و غرض موصوفه کامل است بین یدی الغافل است و مستغرق
 در میان عروج و نزول او یار و انبیا علیهم السلام این است که صاحب لایت مقامات عروج را
 تمام ناکرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق و انگیزه است توجه تمام خلق بجهت دعوت نمیتواند
 کرد و صاحب نبوت عروج تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه دعوت خلق است چنانچه
 عروج کامل شده است بهبوط مثل او خواهد شد حتی که او در حرکات و سکنات ظاهری مثل عوام نظر
 صورت می بندد و چنانچه کفار و حق بنی کریم گفته اند یا کل الطعَام و میشتی فی الاَسْوَاقِ
 و معذرا هر گاه که خواهند عروج میفرمایند مثل شب معراج جناب رکانات منفرجه و ایت با صلی الله
 علیه و سلم وقت ملاقات بحضرت موسی علیه السلام اقع شد که درونی الحدیث فرست علی الصلوة
 صلی علی کل یوم فرجعت قررت یمنی سی فقال یا امرت قلب امرت بخمسین
 صلوة کل یوم فقال ان امنتک لا تستطیع خمسين صلوة کل یوم واللہ قد جرت
 قبلك و عالجحت بنی اسرائیل اشد لعاجله فارجع الی ربک فاستسأله التحفیف
 لا ممتک فرجعت فوضع عني عشر افرجعت الی منی سی فقال مثله فرجعت
 فوضع عني عشر افرجعت الی منی سی فقال مثله الحدیث مکر عروج و نزول که
 از منگوه نبوت مقبض است و نصیب کل او یار است و بهره یاب از کمالات نبوت نیست
 وقت عروج ماسوا حق نظر او نمی آید یعنی همه متقی شود و شئی من الاشیاء باقی نماند همچنین در وقت

این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت عظیم الشان فرموده اند که این امر شده اند و در
 آری انظر اليك بحکم كن تراي مقبول نفرمودند که اختیاص این با سید المرسلین بوده و درود
 شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وعلی اصحاب سیدنا
 محمد افضل صلی علیک وعلی ما علیک وبارک و سلم فانه عظیم میدهند بعد ازین
 مراقبه حریف که فیض می آید از ذات بخت که فشار حب عرف است بر هیأت حدانی ساکنینند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب عرف است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 كنت لئن انخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لا خسر و نزول حقیقین هر دو با هم
 کرام رضوان الله علیهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و حدیث دیگر که لما انزلت
 الربوبية والست برین مدنی و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشهد ولا تلک من الغافلین بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بخت که مبر او منزله است از تعینات بر هیأت حدانی
 ساکن سیر نظری هم در مقام حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه است بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند وساکن در اینجا
 توجیه بامریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشود و مستغرق
 می باشند یک لمح فیض صحبت و فضیلت او از هزار سال بدیگری که ذلک بفضل الله یونیتی
 منزه است که تفریز اینکه متصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم فضا
 پس سخن کوتاه باید و السلام سوال هر گاهی که ساکن توجیه بامریدان خویش نمیتواند که درین عروج و نزول

این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت عظیم الشان فرموده اند که این امر شده اند و در
 آری انظر اليك بحکم كن تراي مقبول نفرمودند که اختیاص این با سید المرسلین بوده و درود
 شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وعلی اصحاب سیدنا
 محمد افضل صلی علیک وعلی ما علیک وبارک و سلم فانه عظیم میدهند بعد ازین
 مراقبه حریف که فیض می آید از ذات بخت که فشار حب عرف است بر هیأت حدانی ساکنینند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب عرف است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 كنت لئن انخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لا خسر و نزول حقیقین هر دو با هم
 کرام رضوان الله علیهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و سلم و حدیث دیگر که لما انزلت
 الربوبية والست برین مدنی و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشهد ولا تلک من الغافلین بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بخت که مبر او منزله است از تعینات بر هیأت حدانی
 ساکن سیر نظری هم در مقام حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه است بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند وساکن در اینجا
 توجیه بامریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشود و مستغرق
 می باشند یک لمح فیض صحبت و فضیلت او از هزار سال بدیگری که ذلک بفضل الله یونیتی
 منزه است که تفریز اینکه متصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم فضا
 پس سخن کوتاه باید و السلام سوال هر گاهی که ساکن توجیه بامریدان خویش نمیتواند که درین عروج و نزول

میباشد و هیچ چیز از اعمال صالحه ترک نکند و مشرب ایشان همیشه معنی اخلاص است و این طایفه
 هر چند غریب است لیکن هنوز بسبب حجاب جو و بشری در قلوب ایشان انگشت نام نیافته لهذا
 از جمال توحید محجوب مانده اند چه در اخلاص اعمال خود نظر دل بخود باقیست و کمال نیست
 که خود را نه بنده و نه داند و متغیر ذات باشد صوفیه را جذب به عنایت از لی از وجود پر داخته و حجاب
 خلقت و انانیت از دیده شهو برداشته و لمبرته رسانیده که خود را و خلق را منی بنده پس ملائیکان
 مخلص کبر لام اند و صوفیه مخلص لستخ لام یعنی ملائیکه اعمال خود را خالص می سازند از شائبه ریا
 و صوفیه را حق تعالی خالص میگرداند بخصله که حق تعالی را باشد نه غیر او را اما در طایفه اند که
 هنوز ایمان و ايقان حقیقه آخرت و جمال عقبی را مشاهده کنند و دنیا را بمقابله عقبی قبیح شمرند و از
 مقتضیات نفس بکلی اعراض نمایند و مقصود جمال اخروی دارند اما عباد طایفه اند که پیوسته
 فرائض و نوافل و وظائف مداومت نمایند از برای ثواب اخروی جماعتی که در تخریب خلق
 مبالغه زیاده نمایند و اکثر سعی ایشان در تخریب رسوم و عادات اطلاق از قیود آداب مخالطات بود
 سر بایه حال جز فراغ خاطر و طیب قلب نبود و ترسم بر سوم زهاد و عباد از ایشان صورت نه بند
 و اکثر نوافل و طاعات ننمایند و خبر برادری فرائض مواظبت ننمایند و هیچ سنگین را بایست نبوی
 بایشان منسوب باشد و طبیعت قلب قانع و طلب فرید احوال ننمایند ایشان را قلندیه خوانند و این طایفه
 حبه عدم ریا با ملائیکه مشابه دارند فرق میان ایشان و ملائیکه آنست که ملائیکه جمیع نوافل و طاعات
 تسک جویند لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارند اما قلندیه از حد فرائض و رنگد رند و باظهار و اخفا
 اعمال مقید نشوند اما طایفه که درین زمان بنام قلندری موسوم اند در رقیه اسلام از گردن برشته
 و از اوصاف مذکوره خالی اند این اسم بر ایشان عاریت است ایشانرا خشویه گفتن لایق است
 انتی این بیان را چندان حاجت نبود مگر برای بصیرت فی الحجه مفید بود اکنون مناصب را

۱- لیکنم بدانکه برای کمال تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مناصب اند از آنجمله
 ۱- فیام جمیع خالق عالم بذات او وابسته باشد و مدارستی تمام عالم بر ذات او منوط و برستی
 که جمیع عوالم عرض او قطب غوث و فردو ابدال و غیره نائب و پیشکار او و خلیفه اکمل و است واجب الوجود
 است و قبله توجیه هر فرد از ذرات عالم مایه او از بقیه طینت رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد
 ۲- کار جهان بر سر و دین بر رضای او و در دست او است بختی نه چرخ را مهار نه بر جبهه خاکدان
 رو است حکم او چون جاده در صحاری و چون موج در بحار و { ذلک فضل الله یؤتی من یشاء الله
 ذو الفضل العظیم } و مجد و مانه بعد از صد سال با کمال باشد که در آن صد سال فیض و هدایت
 کسی را که نصیب شود به طفیل او و بواسطه آن مجد و باشد مستفیضان خواه غوث باشد و قطب غیر
 مجد و الف در هزار سال یک کس باشد که همه اولیا مع مجد و ان مانه بواسطه او فیضیاب از ذات میابد
 فیاض باشد خواه کسی را کفایتش معلوم شود یا نه زیرا که عاده الله جاریست که بعد از هزار سال
 پیغمبر اول الغرم ظهور پذیرد که دین الهی را بطرز جدید رواج دهد مگر درین امت با وجود انقطاع
 سلسله نبوت در سالت انقطاع تبدیل و نسخ همچنین غریب الوجودی را قدرت افتاد که علوم و معانی
 حضرت سر و کائنات را صلی الله علیه و سلم به تبعیت آن سرور وارث شده ترموز تازه کند و کمالی و علو میکند
 به ذات بخت متعلق اند بران ظاهر شوند آن مجد و الف ثانی اند رضی الله عنه و چون کمال تابعان
 به تبعیت او کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشانرا منصب امامه سرفراز میسازند و بعضی را
 بمجد و حصول آن کمال اکتفا میفرمایند و این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت
 در منصب عدم منصب است و در امور یک تعلق بآن منصب دارند چون کمال تابعان کمالات لایق
 کبری را تمام کنند بعضی را منصب خلافت مشرف سازند اگر صاحب منصب باشد و بعضی را
 بمجد و حصول آن کمال اکتفا نمایند این هر دو منصب تعلق کمالات عملیه دارند و کمالات ظلمیه

این فضل خداست که به دست او هر که خواهد از کمال و شرف و کمال و علو میکند

مناسب منصب است منصب قطب ارشاد و مناسب منصب خلافت منصب قطب
مدار گویا این دو مقام که در تحت اند اطلاق آن دو مقام که در فوق اند و نزد حضرت امام
ربانی قیوم زمانی غوث غیر قطب مدار است بلکه مدد معاون روزگار اوست قطب مدار
و بعضی امور از دوسه مدد خواهد و در منصب مناسب ابدال نیز در داخل است قطب را باعتبار
اعوان و انصار نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب بمنزله دست و پا سه دینند
همین قطب مدار قطب ابدال است حضرت امام ربانی قطب زمانی در معرفتی میفرمایند که
قطب ابدال واسطه وصول فیوض است که بوجود عالم و بقای آن تعلق دارد و قطب ارشاد
واسطه حصول فیوض است که بارشاد عالم و هدایت مخلوق تعلق دارد پس تخلیق و تزیین
و ازاله بلیات و رفع امراض و حصول عافیت و صحت منوط فیوض مخصوصه قطب ابدال
و ائمان و هدایت و توفیق خشنات و انابت از سیئات نتیجه فیوض قطب ارشاد و قطب ابدال
در همه وقت در کار است و خلوع عالم از دوسه متصور نیست که نظام عالم بوسه مربوط است اگر یکی
از افراد این قطب میرود و دیگر برابر جای او نصب کنند اما قطب ارشاد لازم نیست که در همه وقت
کائن بود و وقتی باشد که عالم همه از ایمان و هدایت بالکل خالی بود و تفاوت بحسب کمال
در افراد این اقطاب باین بعد آن وصول الی درجه کمالیه و فردا کمال از اقطاب ارشاد
بر قدم خاتم الرسل است علیه وعلیه من الصلوات والتسلیمات و کمال ذلك الفرقه مطابقت
لکماله صلی الله علیه وسلم و اما الفراق بینهما بالاهواله والتجیه لا عن
جمع اقسام ولایت از سه قیام دارد و علی هذا القیاس بر هر مقام قطب است بر کمال حفظ آن مقام
خواه در آن مومنان باشند یا کافران چون قطب ارشاد ترقی کند بمقام فردانیت رسد
فردانیت آنکه او را مراد نباشد مراد او همه مراد حق باشد و قطب ابدال رئیس جمیع ابدال باشد

کمال ابدال این دو مقام که در تحت اند اطلاق آن دو مقام که در فوق اند و نزد حضرت امام ربانی قیوم زمانی غوث غیر قطب مدار است بلکه مدد معاون روزگار اوست قطب مدار و بعضی امور از دوسه مدد خواهد و در منصب مناسب ابدال نیز در داخل است قطب را باعتبار اعوان و انصار نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب بمنزله دست و پا سه دینند همین قطب مدار قطب ابدال است حضرت امام ربانی قطب زمانی در معرفتی میفرمایند که قطب ابدال واسطه وصول فیوض است که بوجود عالم و بقای آن تعلق دارد و قطب ارشاد واسطه حصول فیوض است که بارشاد عالم و هدایت مخلوق تعلق دارد پس تخلیق و تزیین و ازاله بلیات و رفع امراض و حصول عافیت و صحت منوط فیوض مخصوصه قطب ابدال و ائمان و هدایت و توفیق خشنات و انابت از سیئات نتیجه فیوض قطب ارشاد و قطب ابدال در همه وقت در کار است و خلوع عالم از دوسه متصور نیست که نظام عالم بوسه مربوط است اگر یکی از افراد این قطب میرود و دیگر برابر جای او نصب کنند اما قطب ارشاد لازم نیست که در همه وقت کائن بود و وقتی باشد که عالم همه از ایمان و هدایت بالکل خالی بود و تفاوت بحسب کمال در افراد این اقطاب باین بعد آن وصول الی درجه کمالیه و فردا کمال از اقطاب ارشاد بر قدم خاتم الرسل است علیه وعلیه من الصلوات والتسلیمات و کمال ذلك الفرقه مطابقت لکماله صلی الله علیه وسلم و اما الفراق بینهما بالاهواله والتجیه لا عن جمع اقسام ولایت از سه قیام دارد و علی هذا القیاس بر هر مقام قطب است بر کمال حفظ آن مقام خواه در آن مومنان باشند یا کافران چون قطب ارشاد ترقی کند بمقام فردانیت رسد فردانیت آنکه او را مراد نباشد مراد او همه مراد حق باشد و قطب ابدال رئیس جمیع ابدال باشد

ازین جهت همه جا تصرف میکند البته صاحب مناسب علم صاحب علم ابدال باشد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یدلک الله امی اربعون رجلا اثنا عشر بالشیام وثمان
وعشرون بالعراقی در طائف اشرفی میگوید حضرت سالت بنی صلی الله علیه وسلم عالم را دو قسم
کرده نصف شرقی و نصف غربی و از عراق نصف شرقی خواسته چنانچه خراسان و هند و چین
و ترکستان و سائر بلاد شرقیه در عراق داخلند و از شام نصف غربی خواسته چون شام و مصر
و سائر بلاد غربیه پس فیض این چهل تن مذکور بر تمام عالم سارست الله تعالی ایشانرا قوت دهد
که هر جا خواهند بطی الارض میرودند مولوی عبدالغفور در حاشیه نجات می آرد و لفظ ابدال در عرف
صوفیه مشترک لفظی است تارة اطلاق کنند بر جمع که تبدیل کرده اند صفات ذمیه بصفات حمیده
و عدد و ایشان منحصر نیست و تارة اطلاق کنند بر عدد سه معین بر تقدیر اطلاق بر عدد سه معین
بر چهل تن اطلاق کنند چنانکه گذشت و بعضی بر هفت اطلاق کنند ازین بعضی بعضی بر آنند که
او تا دوازده ابدال خارجند و بعضی گویند او تا دوازده ابدال اند و دوازده ابدال اما مانند یکدیگر ازین
هفت قطب ابدال و این هفت تن را ابدال از آن گویند که چون یکی از آنها برود و دیگری که
بحسب مرتبه از فرد تر بود و بجای او نشیند و حفظ مرتبه او کند و سیر و سلوک عبارت از حرکت
علیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از آن اعلی باعلاسه دیگر تا منتهی شود و بعلم واجب تعالی
بعد ط علوم الممكنات کلمات و زوال آن با سیر یا ایحالت را بقا تغییر میکنند و سیر فی العباد
از حرکت علیه است در مراتب و جوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تزیینات
حتی که منتهی شود و مرتبه که از وی هیچ عبارة تعبیر نمیتواند کرد و مشار الیه هم میشود نیست موسوم بجه
و نامعلوم بجه نیست و نه در ادراک بد که آید این سیر موسوم بمقام است و سیر الی الله تعالی عبارت
از حرکت علیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از اسفل باسفل دیگر حتی که رجوع کند

در است من چهل ابدال است و دوازده ابدال که نام ازین بعضی بعضی بر آنند که او تا دوازده ابدال خارجند و بعضی گویند او تا دوازده ابدال اند و دوازده ابدال اما مانند یکدیگر ازین هفت قطب ابدال و این هفت تن را ابدال از آن گویند که چون یکی از آنها برود و دیگری که بحسب مرتبه از فرد تر بود و بجای او نشیند و حفظ مرتبه او کند و سیر و سلوک عبارت از حرکت علیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از آن اعلی باعلاسه دیگر تا منتهی شود و بعلم واجب تعالی بعد ط علوم الممكنات کلمات و زوال آن با سیر یا ایحالت را بقا تغییر میکنند و سیر فی العباد از حرکت علیه است در مراتب و جوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تزیینات حتی که منتهی شود و مرتبه که از وی هیچ عبارة تعبیر نمیتواند کرد و مشار الیه هم میشود نیست موسوم بجه و نامعلوم بجه نیست و نه در ادراک بد که آید این سیر موسوم بمقام است و سیر الی الله تعالی عبارت از حرکت علیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از اسفل باسفل دیگر حتی که رجوع کند

امر مساوی است حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن الجامی قدس الله تعالی سرور السامی
 در شرح لمعات میفرمایند در بیان یک بیت سی ای دوست ترا بر مکان من حتم و هر دم
 خیرت ازین دآن من حتم که این بیت اشاره بشا هه آفاقی است که مفید علم الیقین است
 و این شهود آفاقی چون از مقصود خبر نمیدهد و حضور آن نمی بخشد الا بالآثار و العلامات چنانکه
 دو دو حرارت مفید حضور آتش نیستند الا بالاستدلال و بالآثار و العلامات لاجرم از دائر ه
 علم می برآید و مفید عین الیقین نمی شود عین الیقین عبارت از شهود و عید است مرحق سبحانه را
 بعد از تعلق حجاب یقین می داین شهود و نزد این طائفه علیه قدس الله تعالی سرور السامی است
 با دراک بسیط و این ادراک عامه را حاصل است لیکن فرق آنست که خواص را وجود غیر حق سبحانه
 فزاحم آگاه می نیست و دیده شود و نشان جز حق سبحانه مشهوده عوام را بخلاف آنست و این
 ادراک منافی علم است که آنجا همه حیرت چنانکه علم منافی این شهود است عین حجاب آن
 علم است که مذکور است فی کتاب الحجب علم الیقین حجاب عین الیقین
 و عین الیقین حجاب علم الیقین حق الیقین عبارت از شهود است جلشانه با و تعالی و
 یافتن او را سبحانه عین خود و این در بقا با الله صورت نبد که بعد از تحقیق بقا حقیقی حق
 سبحانه او را از نزد خود بوجود موهوب حقانی مشرف گرداند از سر حال و بنجودی بفضو افاقه بخشد
 آنجا علم و عین حجاب یکدیگر نباشد و عین شهود عالم است و عین علم شاهد و این یقین که آنرا
 عین حق میدانند درین مرتبه نه یقین کونیت چه اثر است از ان مانده است بلکه حقانی است که
 نزد اکابر معجز بوجود موهوب حقانی است که مرتبه و آنکه در باب تجلیات صورتی تعینات و
 صور خود را حق میدانند تعینات کونی است که قبا بان راه نیافته و این منسوق چون و بعضی
 متوسطان راه مخفی شده است خیال کرده اند که در حق الیقین نیز همین تعینات کونی را حق میدانند

الحجۃ الیقین برده عین الیقین
 است و عین الیقین برده عالم
 الیقین است

و این جبل منجر با کبر قدس الله تعالی اسرار هم گشته است و گمان برده اند که این حق الیقین ما را
 در قدم اول که تجلی صورت است و تغییر از ان بکشف ملکوت میکند حاصل میشود و لا عیان الثابت
 اسمی از اسماء باری تعالی که مبداء تعین و قیوم و رب سالک است او را عین ثابته او گویند
 یعنی منتها سیر سالک همان اسم است که مبداء تعین است و بعد از وصول بعین ثابته
 خود سیر او در همان عین ثابته است زیرا که آن مشتمل است بر شیوات لالی الهیته و این سیر
 سیر فی الله گویند زیرا که تعین علمی او یعنی است که از مرتبه جمع و صفاتی که او مشتمل بر آنست صفات
 الهی نه کونی پس فی الحقیقه سیر فی الله باشد کفر طریقت و حقیقت در شریعت چنانچه کفر و اسلام
 در طریقه نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر و شرارت و نقص است اسلام
 در طریقت نیز کفر طریقت نقص است اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که
 محل استوار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک در مقام
 جمیده و در ذلیله جلال و وحدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را بر منظر ظلال آن حد
 نمی یابد لاجرم انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم ناچار همه در مقام مسلح است و همه را
 بر صراط مستقیم میاید باین آیه کریمه ترنم نمایند قَامِرٌ ذَا الْجَلَالِ الْإِیْمَانِ الَّذِی لَا یُغْنِی عَنْکَ کُفْرُکَ عَنْ تَبَتُّلٍ لِّرَبِّکَ عَلٰی صِرَاطٍ
 مُسْتَقِیْمٍ و گاهی منظر را عین ظاهر و نه خلق را حق می انگارد و مریوب را عین رب میدانند
 اینهمه گلهاست که از مرتبه جمع شکند حسین منصور در مقام میگوید کفرت یدین الله و الکفر
 لدی وعند المسلمین بقیه این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و هر چند کفر شریعت
 مردود است و مستحق عذاب و کفر طریقت مقبول است و مستوجب در عذاب است چه این کفر طریقت از
 استیلا و غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شد است غیر محبوب همه را فراموش ساخته پس بول
 و آن کفر از استیلا به جبل و قمر پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق

الحجۃ الیقین برده عین الیقین
 است و عین الیقین برده عالم
 الیقین است

بعد از جمع که موطن تمیز است حق از باطل و خیر و شر اینها تمیز این اسلام طریقت را با اسلام
 شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد و این اسلام
 پیدا میکند که هر دو اسلام اسلام شریعتند فرق در میان اینها بنظام شریعت باطن شریعت
 و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است
 هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت است و ادون است که آسان نسبت بعرض آفرین
 یک پس عالی است پیش خاک تو بود و از مشایخ کسیکه شیطیات تکلم نموده است و سخنان معانی
 ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده که موطن کفر و بی تمیزی است و بزرگان که
 بدولت اسلام طریقت مشرف گشته اند از امثال این سخنها پاک و میراند و بنظام و باطن اقتدا
 بنیاد دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس واضح گشت شخصیکه به حصول
 این حال و وصول بدرجه کمال کفر طریقت باین سخنها تکلم نماید و همه را بر حق و صراط مستقیم نداند
 و تمیز باطل از حق نمی نماید از زمانه و طایفه است که مقصودش ابطال شریعت است و مطاوع
 رفع دعوات انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس این کلمات از حق هم جدا
 شوند و از مبطل حق را آب حیات و مبطل را سم قاتل در رنگ مار نیل که بنی اسرائیل را آب خشکوار
 بوده و قطبیا از خون ناگوار این مقام منزله الاقامت است جم غفیر از اهل اسلام تقلید سخنان اکابر
 از باب مکر از صراط مستقیم مشرف گشته و دین خود را بر باد داده اند از آنست که قبول این سخنان
 مشروط بشراط است که در باب مکر موجود و در ایشان منقود و معظم این شرائط نسیان با سواهی است
 سبانه که دلیران قبول است امتیاز حق از مبطل استقامت بر شریعت عدم استقامت بر شریعت
 آنکه حق است باز نمیزاید گران با قصد رکعت نماز تا فله او میگرد و طعنا میگرد و دست خاله می رسد
 اگر چه از وجه حلال بوده و نمیزد و آنکه مبطل است ایمان احکام شرعی بر وی چون کوه قاف گران

ای که بر علیه کبر علی المشرکین مانند عو همر الیه نشان حال نشان ربنا اینا مبر لدنک
 و حجة و هو کنا من امیرنا رشد المقام ما یحقق به العبد و تصنف به یقین مقام
 آنست که صاحب آن بان محقق باشد و تصنف باشد و هر گاهی که خواهد نوب تصرف بان
 برسد و بفرض تطلب در آن محقق شود پس مقام هر کس موضع اقامت اوست باین تعریف
 و تطلب و شرط او آنکه تا انصاف او بان مقام کما یفنی و فانی او در آن مقام نشود و ترقی بقام
 عالی از آن مترتب نگردد و احوال حاشی که دارد و شود بر سالک بغیر قصد و اراده و بغیر کتاب او
 از طرب و حزن و بسط و قبض و شوق و از عا ج و همیت و غیره پس سرق در میان مقام حال
 آنکه احوال مواهبت است و مقام مکاسب صاحب احوال ترقی میکند از حال خود و صاحب
 مقام تنگن باشد و مقام الفراق فراق مرتبه است که منسوب باشد به معنی عبارتست از تیان
 در میان خیر و شر و نقص و کمال و عابد و معبود و اعمال صالحه و غیره و اینها که بقصد ابرار
 از سالک صادر شوند بجمع عبارتست از آن مرتبه که مسلوب باشد از سالک قیام در میان
 شر و نقص و کمال و عابد و معبود و ایتان اعمال صالحه و غیره با قصد و اراده با کسر مقام
 صلح بودن بسبب در و تجلیات صفاتی و شیونیه که مقدمه قیامت است این مقام قیامت
 سیرالی الله معرفت این مقام حیرتست هر چه داند از حق داند و هر چه بیند از حق بیند جمیع مرتبه
 اعلی است از جمیع که در آن علم و ادراک فانی خود در حق که سالک راست هم نماند یعنی در بنیام علم حق
 سالک بخود منقود باشد بالکلیه در ذات از راه اسمی که قیوم او است هیچ تعینی از تعینات و تعین
 فطرش نباشد و غیر مرتبه هیچ تصرف از سالک باقی نماند و در با وی النظر هر چه از و صد زیاده از
 تصرفات حق است سبانه سالک در نیما کالمیت بین یدی الفسّال است این بنیام
 تام تعبیر کنند و سیر فی الله گویند و بعد از این اگر فضل از و متعال مدوگار او باشد حاشی غریز و

اینها که در این کتاب
 از اینها که در این کتاب
 از اینها که در این کتاب

و آنرا بفرق ثانی و بقای تمام تعبیر کند که سالک از مغلوبه خود از حق بخل رجوع نماید این مقام دعوت است انبیا را بالاصالة و کمال تا بعبان را نیز به تبعیت ایشان حاصل است و تحقیق
 یعنی که سالک متصف است با دانه از تعینات کونیه است بلکه بعضی موهبت این تعین از نزد خود داده اند که معبر بود و موهوب حقانی است این سیر را سیر عن الله باشد گویند فرق که قبل از جمع باشد عامه راست فرق که بعد از جمع مرتب شود مخصوص با نبی است کار دعوت با مردم است
 و معبر این قوم است اصطلاحاتی که حضرات طریقه علیه نقشبندیه مقرر فرموده اند اول نظر بر قدم عبارت از آن است که طالب باید که در رفتن نظر خود بر قدم دارد و چه در وقت رفتن نظر پراگندگی میکند و محسوسات متلودر انتشار حاصل میشود اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت
 اقرب باشد این براسی دفع تفرقه است که از آفاق میخیزد دوم هوش در دم عبارت از
 هوشیار بودن سالک در هر نفس که ذکر است یا غافل این لحاظ بتدبیر یک بدو ام حضور میرساند و در رعایت این معنی دفع تفرقه نفس است بمعنی هم عبارت از وقت زمانی است که سفر در وطن عبارت
 از سیر در نفس است که نشاء حصول اندراج النسیه فی البدایه است که مخصوص این طریقه علیه است
 هر چند که سیر در نفس در جمیع طرق است اما بعد از سیر آفاقی است و درین طریق شروع ازین سیر
 و سیر آفاقی دشمن این سیر مندرج است سالک را باید که تفحص کند نفس خود را آیا باقی است
 در آن حسب غیر یانه اگر بیابد از سر نو تو به کتد و بکله لافقی آن نماید و بکله الا الله اثبات محبت
 حق جل سبحانه بکند و بعد اوست این کلمه طیبه صفات ذمیه خود را چون بغض و حسد و بخل و عدا
 و غیره در باید ساخت چارم خلوت در انجمن هرگاه که سفر در وطن متحقق شد پس در انجمن نیز خلوت خانه و
 سفر نماید پس باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و طمعت احدی نگردد و انیمه کلمات و
 تحولات در ابتدا است و در وسط و انتها هیچ از بنیاد کار نیست و درین تفرقه جمعیت و در نفس

حاضر یعنی تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن سالک برابر است مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع
 سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود آیه کریمه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ**
يَتَجَارَعُونَ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ در شان ایشان باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه
 ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا شوند پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات تحسن باشد اما تفرقه باطن
 هیچ وقت از اوقات تحسن نیست که آن خالص براسی حق است سبحانه پس سه صده از عباد
 مسلم از براسی حق باشد چنانچه باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر براسی اولی
 حقوق خلق ماند و در این حق چونکه امتثال او امر حق است آن نصف دیگر هم راجع بحق
 است تعالی و تقدس **الْبَيْتُ يُرْجَعُ إِلَيْهِ فَاغْلُظْ كَلِمَةَ الْعَبْدِ** پنجم یاد کرد و اما یاد کرد عبارت از
 ذکر الله است اسم ذات باشد یا نفی و اثبات ذکر است که موجب فنا و بقا ذکر است که مصل
 خد است ذکر گو ذکر تا ترا جانیست بد پاکی دل ز ذکر نبرد نیست **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَدَّاعِ**
يَتَجَارَعُونَ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ششم بازگشت کنایه از آن است که بعد
 از چند بار ذکر کردن بدل مناجات بحق تبارک و تعالی میکرد یا شد آنگهی مقصود من توفی و جفا
 تو ترک کردم و نیا و آخرت را براسی تو نعمت خود بر من تمام کن در روزی ده وصول نام نجای
 قدس خویش و این شرط عظیم است در ذکر کردن ازین تغافل نکند و بسیار مفید است هفتم
 نگاهداشت عبارت از دفع وساوس و خطرات از قلب سالک را ضروری است که هوشیار
 و بیدار باشد از خطرات در قلب نگذارد که اندرون رود و استیلا نماید پس شکل شود از آن که از
 طریق بلکه جمعیت و طمانینت حاصل میشود چون خطره از قلب بالکل منقذ گردد فضای قلب حاصل
 گشت اما از دماغ ریزان میشود بعد از فاسد نفس از دماغ نیز زایل شود بعد از آن در درک خطره
 از کجای می آید حیرت است انتقال خطره پیش از باب عقول مقول نیست لیکن بقیه در دماغ و عقول

این بیان را در کتب معتبره
 از اشیاء را در کتب معتبره
 در بیان این سیر است
 در بیان این سیر است
 در بیان این سیر است

کار با کان را قیاس از خود بگیرد. گرچه باشد در نوشتن شیرین آن خیال آنکه دوام او بیا
 عکس مهر و بان بستان خداست. و رسیدن ب مقام ولایت بغیر حصول مقامات عشره که توبه
 و انابت از هر دو قناعت و درع و صبر و شکر و توکل و تسلیم و رضا است متصور نیست خواه بالا جمال
 باشد چنانچه در طریقه انقیاد نقیضه به مجذوبه قدس الله اسرارها که درین خاندان نسبت
 اجمالی جذبی است یا تفصیل کما فی السلسل الاخر که سیر در اینجا تفصیلی و سلوکی است شش تن
 مابین الجن و السلولی كما قال الامام العارف الربانی القیوم الترمذی فی المعراج المجدد
 و المنیر و الاذکار السانی فی معرفه من معارفه سالک مجذوب در معرفت بر مجذوب
 سالک فریبی دارد و در محبت عکس آن چرا که مجذوب سالک مربی او الله سبحانه است
 من اول الامر الی اخره تربیت کرده او را محبت خاص و جذب نموده بطرف جناب حق بر تبت
 کامله و مراد از معرفت معرفت است متعلق است بتجلیات افعالیه یعنی معرفت اشیا و کونیه
 و متعلق است بصفات اضافیه الهیه اما معرفتی که متعلق است بذاته تعالی و آن عبارت
 از جمل و معرفتی که متعلق است بصفات سلبیه تزیئیه و آن مثل است بحیرت معرفتی که متعلق
 است بصفات ذاتیه موجوده متعلق است بشیونات ذاتیه اعتباریه پس مجذوب سالک حق
 با نهاد اولی است بقاصیلها لیکن معساره فی که متعلق اند بمقامات عشره من الزهد و التوکل و الصبر
 و الرضا و غیره پس سالک مجذوب احری است بقاصیل آن زیرا که آن قطع کرده این مقامات را
 تفصیلا و عبور نموده رتبه قانی هر مقام به تفصیلی میداند که نمیداند آنرا مجذوب سالک چرا که
 رسیده است باین مقامات اجمالا و حاصل نموده زبده هر مقام و خلاصه آن سالک باعتبار
 ظاهر و صورت است اتم است درین مقامات و مجذوب سالک باعتبار زبده و خلاصه اتم است
 در بنیانها و در اطنان عوالم که ناظرند بظاهر و صورت است اولی اتم است ثانوی در مقام زهد و توکل و غیره

و نمیدانند که در ثانی وجود و رغبت منافی زهد نیست و همچنین تعلق با سبب منافات بتوکل ندارد و
 وجود و کراهیه مانع تمامیه رضا نیست چرا که رغبت او بالله است سبحانه و همچنین تعلق او
 با سبب بالله است جل سلطانه ذکره بالله عز و جل است با وجود این اوصاف خالص است
 الله سبحانه و تعالی رغبت نمیکند در دنیا مثلاً مگر برضای او سبحانه لا بغیره و اگر رغبت میکند
 باشاره نفس پس نفس و قانی است در حق پس این رغبت او فی الحقیقه لاجل رب اوست جل سلطان
 اتم یاد و پشت عبارتست از توجه صرف مجرد از الفاظ و تخیلات و حضور رب غیب یعنی
 حضور دوام ذات حضرت است تعالی و تقدس بے تحمل محب شیون و اعتبار است حق است
 که این توجه حاصل نمیشود مگر بعد فنا و اتم و بقا و سبب اتم اما وقوف عدل عبارت از
 رعایت نمودن عد و طاق است در نفی و اثبات و وقوف قلبی عبارت از توجه بسبب قلبی که
 زیر پستان چپ بقاصله دو انگشت واقع است و حکمتین توجه مانند حکمت در مراتب ضرب
 است نزدیک خاندان جیلانیه خاتمه در بیان بر خیز از حالات و اوقات کرامت است
 آن روح مجسم در ایت نفس مکرم و ولایت شمع شبستان هدایت بحر موج افاضت افادات هادی
 راه شریعت و حقیقت محرم راز خلوخانه کنت کثر مخفیا واقف اسرار سرا پرده کنت بظلمه
 بلج وصال قسیم از دواق و حال مقدّمه بحیث جاهد و فی الله یکما ز معرکه قتل فی سبیل
 ساقی صبا بے محبت و اخلاص چاشنی فرمای طاف خاص الخاص نظارگی تماشا سبب
 جبروت عنقا سبب لاهوت مقام شناس قاب تو سین مخدوم عالم مراد غظم پیر و مرشد
 حضرت مولانا محمد ارشاد حسین قدس الله تعالی سره الا قدس
 بزبان قلم حواله میرود اگرچه حالات شریفه و مقامات رفیعہ خدام عالیشان از انداز نطق و بیان
 برتر و دهم و قلم از ادراک شمع از ان حلقه بر دست است اما نظر بقوله کلا لا یترک کله

اینجا که نمیدانند در راه اخلاص است
 کشته شده اند و از راه
 خداست تعالی
 اینجا که نمیدانند در راه
 کشته شده اند و از راه

نخه انان فتن در آنکه از ان چمن بقدر قدرت پیکش ناظرین نظرین میبازد و بدین خدمت بر
سعادت بخت خود ناز و تار هر روان طریقت را بجای بانگ در او سالکان کعبه حقیقت را برینجا
گرد و وطن اصلی بزرگان حضرت ایشان خطه فاخره میسریند که سریندست بوده چیره دستی قوم
سکمان و جبر و تعدی ایشان بر برهه ساکنین عموما و بر خواص مسلمین خصوصا زنگ آن بخت
که اجداد امجاد حضرت ایشان دل از خاندان برنگیخته جاده پیاپی اقطار و امصار گردیدند
از انجمله آبای فرخ تقا حضرت درین یار رسیده سکونت پاینده برپا در زیدند و از آنجا
جد امجد ایشان بدار السور مصطفی آباد عرف را پورا قامت گزیدند و ایان ریاست نیکو که
بقدر روانی اهل کمال معروف و مشهور و بارادقندی راس رئیس نامزدند و یکست و در بودند مرتب
تعلیم و تکریم حضرت چنانکه باید و نمایر تقدیم رسانید و در وسع و ایشا از نعمت غنی و غنیمت
کبری شمرده روز بروز برتری ارادت و ادای لازم خدمت می افروند و از ابتدا تا انتهای ظهور
ولادت با کرامت حضرت ایشان درین شهر سعادت بهر چهاردهم صفر ۱۲۹۹ هجری اتفاق افتاد
و در خیر و برکت برشته الهی این دیار گشاده از آنجا که حسب ارشاد غارف روم که سه
هر کس را بر کس ساخته میل آزاد و دلش انداختند و ذات اقدس را بجای کس در محله ای بود
آورده بودند همین که چاشنی شربت تیسیر ایشان پیوند بفرمان ارادت داعی سعادت بخدمت ابد
با به خود و بزم افادت شیخ احمد علی صاحب جمجم که هر دو همتا و آفاق و رفون خود با طاق بودند
تکمیل فن فارسی فرموده و صحبت حافظ غلام نبی صاحب بی جلال الدین صاحب
و مولوی نصیر الدین خان صاحب که هر یک مشهور زمانه و در کمالات خود با یکانه بودند
تحصیل صرف بخود جز آن نمودند بعد از آن در شهر فردوس مثال لکنو کتب منقول را با تمام رسد
پس از چند روز و ملائع خود بصحبت علامه دوران ملا محمد نواب صاحب بنابر استفاده باقیانده

کتب معقول و غیر آن جویع نمودند از آنجا که مولانا سیه موصوف در آن روز با تعلیم و تندیب
نواب محمد کلب علی صاحب جمجم در عالم صغری مامور بودند ناچار حضرت ایشان
باتفاق ایشان در مجلس استقادت نواب مدوح موجب گرمی هنگام صحبت بشدند چونکه جدا شد
ایشان یعنی نواب محمد سعید خان والی ریاست بضرر تعلیم و تلقین مذهبی و کس از اهالی
کنند که بجهت وقت بودند در خدمت نواب که در الصد بلند اقبال که تائید ایزد با کمال متعهد حال
ایشان بود و مقرر میداشتند آنچه بجهت ان مامور از عقائد مخصوصه خود با در و بر لوح خاطر نواب صاحب
سابق الاوصاف نقش می بستند حضرت ایشان در صحبت شب بآب صاف انهار حق همه آن
نقشای سرای با پاک می شدند کوشش مجتهدان همه را لگان می افتاد و سود سرمایه آنها
سراسر بخریداریان میداد و آخر کار حکایت شکایت به پیشگاه دولت رسیده صحبت حضرت ایشان
با نواب صاحب مدوح بفارقت انجامید حضرت هادی با کمال آزادی بدالملک ملی روزی افزا
و از حسن اتفاق جناب لانا هم غریب علاقه اینجا گسته در دلی با حضرت ایشان عفت
صحبت را استحکام افراشدند شب بفا رقت روی در پرده عدم کشید و مجلس افادت استقادت
هر روز گرم گردید تا آنکه صحبت کمالات حضرت مخدومی گوش آفاق را نواخته و عالم را آرزو
استفاده ساخته بعد از فراغ اینکار بیدرقه اشارت جناب مولانا محمد نواب صاحب بنابر
فیض صحبت کیمیا قاصبت حضرت قبله امام مرجع خاص عام شاه احمد سعید صاحب
مجددی شدند و بجمال صدق و ارادت و حسن عقیدت شرف بیعت قبول کرده منازل سکون
طریقت و مدارج عروج معرفت در اسرع اوقات طر فرموده پسند اجازت خلافت ممتاز و سرفرا
آمدند چنانکه از مقام محبت محبوبیت رسیدند از بنای قیاس باید کرد که صاحبزادگان حضرت در شک
افروند و کمالات حضرت ایشان از زبان صدق بیان علی رؤس الشهادت و دند و دزی در میان

صاحبزادگان موصوف و حضرت اشکرا بی پدید آمد حضرت ایشان بیاس ادب از حضرت
قبله التماس نصیحت و در میان آوردند درین خصوص اصرار و مبالغه را در کار کردند در جواب
ارشاد شد که کسی اندل جان خود دوری از چنان خود مجوری گوارا نمیکند ازین خیال در گذشت
و اتفاق باهم دیگر چون شیر و شکر بر برید و صحبت حضرت قبله بی برکت تصوف حقایق
و اسرار تفسیر حدیث گذشته و از بطون آنها با خبر گشته سلوک مجدد و پیا پی انجام داد تمام رسانید باقا
و وطن مایه خود مجاز و مایه گردید نزد حضرت شاه محمد منظر صاحب خلف حضرت قبله که
سجاده نشین و محبوبه اسرار یقین بوده اند در کتاب مقامات سعیدی در ضمن احوال حضرت
ایشان می نگارند که ایشان از اکابر اصحاب از اجداد خلفا که کامیاب حضرت قبله بوده اند که
طی مراتب سلوک چنانکه باید فرموده اند و نیز در همان کتاب می آرند که حضرت قبله اکثر اوقات
در کمال قابلیت ایشان در علوم صوری و معنوی تر زبان و طب اللسان شده اند و حضرت
ایشان بده واسطه حضرت امام ربانی قیوم زمانی میرسد بدین تفصیل مولانا و مرشدنا محمد ارشد حسین
بن حکیم احمد حسین بن میان غلام محی الدین بن میان فیض احمد بن شاه کمال الدین بن شیخ درویش محمد
بن شیخ زین العابدین عرف شاه فقیر الله بن شیخ ضیاء الدین یوسف بن حضرت شاه محمد نجفی
اصغر حضرت قطب بانی مجدد و منور الله ثانی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در ایام فتنه انجام داد
حضرت قبله از خانقاه نظریه برآمده از راه پنجاب بندر کراچی بدارالامان حرمین شریفین و ادعای
الله شرفا هجرت فرمودند و حضرت ایشان را از مقام بانی پست حضرت افرات وطن ارزانی داشتند
حضرت ایشان بعد از چند سال تخریک شوق و محبت بزاویه تکریم با جادوی خاص موسیقی باری
بجای بیت الله و سعادت عتبه بوسی روضه سید عالم صلی الله علیه و سلم شرف اندوز و بر مراد
ولی فیر و گشتند و تامل بحال در سایه روضه مبارکه فیض صحبت حضرت قبله دریافت با شاد

سر اسرار شاد سید الاصفیا خاتم الانبیا علیه العنا تحتیات بواسطه هدایت نزدیکی
و دور باقامت دارالاسلام رامپور مایه شده معاودت فرمودند و بعد از دور و بخلوت و عزت
اوقات گرامی بسر نمودند و فیض گشاده بود و خوان هر گونه نعمت آموده.

حلیه شریف و اخلاق لطیف

قامت با استقامت متوسط سر پرشکوه پیشانی گشاده پیشانیه چشم پاهای بسترخی مائل ابرو دراز
از هم جدا قیام مراد مائل بینی بحالت اعتدال عذار با جمال چهره گندم رنگ لبان بدر مدور
با همبست و جمال روشن چون آفتاب قطار دندان بابت تاب گوی مسکین لب هر که دیدار
بجمال بیکال آشنا میکرد و زبان حال مضمون این بیت او امیکرد **همیت حق است**
این از خلق نیست به همبست این مرد صاحب خلق نیست به اکثری از مجبان و غیر ایشان را
رویت حضرت سالتاب علیه الصلوات و التسلیمات و صورت شالی حضرت ایشان رود و او
باب ارادت و عقیدت بر روی ایشان گشاده سینه فراخ و گشاده میان باریک موی سر و پیش
سر اسر سیاه نه تار یک المحمل از سرتاپا با تمام اعضا در غایت اعتدال صورت معنی حسن و جمال
علامه سفید متوسط بر سر قمیص مشقوق الصدر در پیچ و عصا دست نشان گرم رفتار نرنگتار
حرف و لغزیم مهر افزایگان از یگان نه تار یک با صفا بعید با وفا بقیران بعبا با میران افتاب
بازرگان بادب و خدمت با خردوان بر حرم و شفقت علم با عمل کلام با قل و دل تیار از انگار
بیوگان تیار دارالخیمه الهی شهر گوی مرید بودند و بنده ز رفیر چه مومن چه کافر بی تمیز
بدل و جان سخر خلق و محبت حضرت گردن همگناز اطوق بود و حرمت ادب ایشان بر جمیع
حکام و امر افوق در عین سندن نشینی از لب و شوق علیان داشت از لب و کلب بخان محرم
و طیف معمول خانقاه با یاسه بخت موفقت گردید از خزان غیب خراج تا انقاه بقدر کفایت کبر

بنای این خانقاه در عهد ریاست نواب کلب علیخان صاحب محرم از جانب مهاراجه اندو
 در زمانه که راجه موسوف مهمان ریاست بود تعمیر یافته بتولیت حضرت ایشان مخصوص مقرر
 شده بود بعد از نواب خلد آشیان بکار گذاری مدار المہام از تولیت حضرت بدو تفریق
 سرکار در آمد و موجب بکوشی گشت نواب کلب علیخان صاحب محرم میخواستند که چند دهه بر مصالح
 خانقاه بجای دوام مقرر کرده آید حضرت ایشان قبول کردند که بعد از ماهین مواضع در اولاد و
 نتایج و خیرات آخرت خواهد شد بعد از مرآت محبت مدینه منوره اوقات عزیز با فادست
 افاضت و خلوت غزلت بصفت صبر و توکل و قناعت رضا و تسلیم ریاضت مجاہدت بسر شد
 چنانچه تقدیری که دیام علالت نواب کلب علیخان صاحب محرم بواسطه محمد عثمان خان کارزار ریاضت
 حضرت فرستادند قبول نیقاد که صدق حق ماکین است حاجت الله براسه صحت ایشان دعای میکنم
 نواب مدوح بعد از استماع جوابی که در خدمت حضرت ارسال شدند و آن نگاشتند که چند
 مبتلا سے فن و فجو را مانہ از اخلاص و عقیدت اہل اللہ در دست **أَحِبِّ الصَّالِحِينَ كَسْتُمْ**
كُلَّ اللَّهِ يُزِقْنِي صَلَاحًا حضرت عافر بودند و اثر اجابت پدیدار شد که از منہیات بکلی بیزا
 شدند و از بابہ الحاسے روزگار نواب صاحب محرم از عهد لیمدی اخلاص و عقیدت بان حضرت
 میباشند بعد از وقوع ظهور مہج آیات کہ عین کرامات است علم ترقی اخلاص و عقیدت در میدان
 محبت و مودت برافراشتند و بعد از ہزار کہ از طرف نواب در برابر انکار حضرت تکرار یافت
 مصارف خدام بقدر کفایت از سرکار قرار یافت از روزی کہ بناسے مہمات ریاست و تہ
 بسوا بد حضرت بود در ہر کار سے فتح و فیروزی میبود و پیش گرفت آفاقا اعزاز ریاست
 می افزود و ہمیں کہ از زیارت بیت اللہ معاودت نمودند و حجرہ صاحب جی قدس سرہ
 بحر نہ ماہ از حفظ قرآن فراغت فرمودند پس بیوہ را در عقد ازواج گرفتہ در احاطہ کتب بازخان حضرت

در دست بدارم بنای
 در زمانه که راجه موسوف
 در دست بدارم بنای

بتوکل بسر می نمودند و بت فاقہ بہفتہ می کشید امر اض و عوارض بر آن مزید میگردد و دیدار ابوجہ کمال
 استقامت بر یکس از یار و اغیار آثار مصائب پدیدار شد **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**
 در زبان بود **وَكَايَةُ آيَةٍ فِي الْكِتَابِ** حضرت علیخان صاحب محرم در من خارش که
 از حد تجاوز نمیشد و والد ماجد حضرت معالی بودند چون حضرت را التفات بدادند و اندیدند و بخیرند
 و کلمات بزرگانہ بر زبان آوردند حضرت آن کلمات را آثار کمال محبت شمرند و آخر بدو حق
 اختصار کردند کہ شفا بدست خداست نہ در دست دوا از ہمان روز عارضہ رو تحفیفت بنا و بداند
 فرصت سخت کلی دست و ادب از چندے حضرت اقامت محلہ چاہ شور را بر خود شیرین فرمودند
 و عمارت عالی با خانقاہی از سرکار بجای ایشان تعمیر پذیرفت اقوام انعام کہ سرکشی شست
 ایشانست **بِقُدْرَتِهِ** بل و نادانی بر بناسے اینکه حضرت در تحریر فتوی پاس رعایت احکام
 تفرمودند با حضرت بر سر عناد و آمادہ نبرد و فساد بودند چون حضرت بحال ہمت و شجاعت پدید
 آن نمیداشتند آخر رفته رفته ہمہ سرطاعت بر قدم حضرت گذاشتند انجام کار تمام از اہالی ہند
 و اسلام حضرت را از پذیرش و مہربان ترمی انگاشتند در واقعہ شہر آشوب قتل مدار المہام بعض
 شک حرام با عراض خود انرا با ساختند و حکام را در گمان انداختند کہ آنان کہ غبار این فتنہ
 برانگیزند با بناسے ایشان خون مدار المہام رنجہ اند چنانچہ بر بناسے ہمین افترا بر نیزہ زنت
 کونسل فوج انگریزی طلب است و ہمت بر اخراج حضرت ایشان ازین شہر برگماشت چہین
 میدانست کہ این کار نہ آسان است بلکہ از اہالی این شہر عموما ہر تنے برایشان از دل زبان
 قربان است از انجا کہ تائید اینودی ہمراہ بود و دعوی دروغ بے گواہ ازین خیال درگشت
 طواری این مقدمہ در نوشت تا آنکہ جملہ حکام الی لفظت بمعذرت پیش آمدند و پشیمان از اندیشہ
 خویش و از ہمین بود کہ ترقی در شاہرہ رونمودہ امور انتظامی ریاست اتفاق راے حضرت ہست شد

در دست بدارم بنای
 در زمانه که راجه موسوف
 در دست بدارم بنای

غیر از وقت طعام که بخانه خود صرف میفرمودند تنها گذاشتند درین چند روز آثار غریبه پدیدار و احوال و جذبات آشکار شد و ازین سرای فانی بدالملک طوفانی انتقال و ازین زندان فراق بجنان وصال ارتحال فرمودند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ششماه قبل از انتقال وصیت نامه سر بر حضرت تفویض شده بود که چون روح از نفس تن بال پرواز کشاید مطابق آنچه درین نگارش و گزارش یافته بعمل درآید بر وقت که ملاحظه رفت بر سر سبزه آشکار و چند امور پدیدار شد اول اینکه باین مقبره حضرت شاه جمال الله و مزار شاه محمد عمر مبنی را بنجاک پیارند دوم اینکه سواست حضرت ایشان در امد ایشان معنی مولوی احمد حسین صاحب تبحر و تکفین و تدفین کار دارند سوم آنکه حضرت تبحر و تکفین از ریاست نگرد و همی سه صدر و پیه که امانت است بس است یاده ازین پس خلاصه همچنین بعمل آمد و دیگر حضرت را بهر بار و با مورد ریاست کار و بار نبود هر چند که ریاست امران بود آخر حال ریاست زبون شد کار دیگر گون شد ملازمان شهری مغرول بیرونی منصوب گشتند قانون انگریزی کشادند و احکام شرعی در نوشتند مبلغ پنج لکه و پنجاه هزار روپیه که از صرف زکوٰۃ و خزینه جمع بود نواب مدوح در حین حیات خود بحضرت شوری آورد که براس این زر بقیه زکوٰۃ آئین تجویز کرده آید که بدان جائدادی غریبه از توفیر آن وظیفه مناسب معلما و فقرا و مساکین و طلب و اصل عیثه باشد که درین روزگار احمدی را توفیق امداد ایمان نماند با آنکه از جای ذریعه معاش ندارند و در سوال برخود بسته باینرانی و فوخری شب را بر دمی آرند اگر حضرت بنفس نفیس این بار بر خود گوارا فرمایند از همه اولی و انسب ینماید که در آن حیث و میل را احتمال نیست چون ازین جانب انکار و از آنجا سواست از حد گذشت نواب صاحب تولیت اینکار تا حیات خود بر خود گرفتند و بعد از خود بجهت حضرت سپردند و دستاویزی مرتب کرده در کشنری برلی و جبرتر رسانیده بدست حضرت نهاده حکم جمع کردن زرند کور بدکان مهاجینی فرمودند که از بیوشی نواب صاحب طاری شد

و حکم جاری نشد باز هرگاه بحالت قدری افاقه رسیدند تاکید و تمهید هر چند تجدید یافت کار گزاران بتخلف گزارانیدند که نواب صاحب داعی اجل را البیکساجابت گفتند و زرے که منسوق شده بود باز بخزانة جمع گردید و آن دفتر را کاغذ و خور و دو آن بصفیه را آب بر حضرت سپس بکشد و شی بجای آوردند و ازین غبار که برخاسته بود رو بصفانواب مصطفی خان شیفته که از مریدان خاص حضرت شاه عبدالغنی برادر خود حضرت شاه احمد سعید صاحب قدس سرها بودند و از ادراک و نصاحت بهره کامل داشتند باشتیاق ملاقات حضرت ایشان دار و مسجد شده اند و در قدر اتعظیم خم کردند حضرت نظر باخلاص ارادت ایشان را در برگرفته پهلوسے خود جا دادند ایشان بهیبت دور نشسته اند یکی از حاضرین از مبالغۃ ایشان و تعظیم سوال کرد جواب یافت که حضرت ایشان نسبت سابق این قدر علو کردند که دل سجده میفرمود بر کوع کفایت نمود شما که چشم ندارید قدر و منزلت حضرت چه شناسید و چه دانید که کدام هستند تعظفات حضرت از اجزای قلوب بزرگ آتی و القاب سکینه غیر تنهایی و جمعیت خاطر و حل مشکلات باطن و ظاهر و عبور و دادن از مقامات و حالات رسانیدن لمبر تبه فنا و استغراق از سیر نفس و آفاق و طهارت از اوصاف و مینه وصول باوصاف حمیده و ایصال بدرج بقا و جز آن توجه باطن که در اندک مدت طالب میر میشدند با ندازه شرح و بیان است نه نصرت با طهار و افشای آن کسانیکه از زندان بعد و حرمان بجنان قرب و مل رحمن رسیدند و بدوام حضور و آگاهی و مشاهد بدون مجاهده و کشف توحید بلاترک و تجرید و استغراق بحد و حدت حیرت بقیه احدیت شرف گردیده اند بقطره از آب و ذره از آفتاب بے پرده اند و از مخفانه فیض بے پایان بیش از جرعه نخورده شهود و حدت کثرت قدم اول سالکانست مجذبات محبت و امر از معرفت نقد سر دست ایشان حل مشکلات و قصای حاجات مردم فتح ابواب ظاهر و باطن و تصرف در کونات اجنار با بغیت که عوام

از عظم کرامات شمارند و خواص بدان التفات ندارند اکثر بوقوع آمده برخی از مینا زبان حسانه
گزارش و نگارش می پذیرد و در سفر حجاز به گاه مرکب نواب محمد کلب علیخان صاحب تاج نزدیک بود که
در آب نشیند و تباهی گزیند نواب موصوف بامید آمداد بوسه حضرت نگاه می کرد و آهی برآورد و مال
فرمودند و تسکین خاطر ایشان فرمودند که اگر چه طوفان آفات است اما جوار شایب احل بجا است
انشاء الله تعالی آخر شرطه توفیق و زید کشتی را با صل سلامت کند همچنین در اثنای راه مدینه طایفه
چهار صد کس از بدویان سواری نواب صاحب در میان گرفتند که تاز و خطیر نگیریم نگذاریم هر چند
لشکر یان نواب صاحب در راندن آنها سعی میکردند و سوختند نداشت که سواری حضرت در رسید
و معلوم شد که معالیه بیت فرمودند با ایشان سر و کار مدارید بحال خود بگذارید و دست از آنها بردارید
و سلامت گذشتند این اثر توجیه حضرت بود که بلا صرف زور و زحمت و زور نه خداوند کار
کجا میکشد پیداست که والیه به پال چون بدان ز فرمان نداده اند و باز گردانیدند و بجا
بهران برگردید و بشارت آستان بوس سرور عالم صلی الله علیه و سلم زید و قسیمی که از زبردستان
این شهر و معد و ایند و آزار فقیر شد بواسطه یک اجازت ترک شهر از خدمت حضرت طلبه اشتم که
تاب تحمل آن در خود ندیدیم چون توقف مصلحت نبود پیشتر از آنکه دستوری حاصل کنم در رستم در اثنای
راه چنان ادرک میکردم که کس مرا به پیش میگردد اند و قدم از پیش به پیش می افتاد آخر چند منزل به
پیشتر رفته بخانه گزشتیم چون سعاد قدس بوس در یافتیم فرمودند رفتن شما مصلحت نبود بگویند فقیر
یک از غلصان حضرت را دختر دو ساله گم شد چون اثرش پدید نیامد قریب بمغرب اطلاع بکو تالی
داده صورت واقعه بخدمت عرض دادند بعد از تامله ایشاد شد که جائے تردد نیست
انشاء الله تعالی نیم شب دختر داخل خانه میشود آخرش همچنین واقع شد که بوقت ندر کور پاده کو تالی
دختر را بخانه خودش رسانیده بیان کرد که یک از پیره داران شاه آباد در دانه او را بکو تالی حاضر کرد

شرح داد که قریب بمغرب دختر منجواست از شهر بیرون و در بخود گفتم خداوند بچه کسیت مباد بفرمان
رود و پال گردد و پیش گرفت و نزد خود نشاندم که تا کس از جویندگان در رسید بدو پارم چون رسید
بکو تالی رسانیدم صبح حضرت فرمودند که این دختر را بچه در قبضه تصرف خود آورده بود چون در دانه
قلب نتوانست بدر برد باز گذاشت در گذشت روزی حضرت بیادیت فقیر که بر من معلوم است
تشریف فرما شد و عاقل کریم بخش را در مکان بیرونی که بعارضه در کرده از زندگانی نا امید شده بود
ارشاد شد که حافظ کریم بخش حاضری معصوب اردو عرض کردم که خادم بدو مصیبت گرفتارم بصیبت خود
و هم بصیبت ایشان که مردم اگر تیار من میکنند یکی ایشان بلا می جانم میشود و اگر بخدمت ایشان
مصرف میشود تنهایی آفتی بمرم می آرد این حرف در دل حضرت جا کرد هر گاه برخاستند اندک
سر بالین ایشان بکشت فرموده متوجه شده تشریف بردند و مرض بر اثر قدم حضرت رفت هماندم
بر خاسته نشستن غیر از ضعف و نفاست اثری از بخوری باقی نبود و تا حال چاق و رشتمند
میفرمودند بقریب دعا و فاتحه سر قبر نواب صاحب مرحوم میرفتیم در اثنای راه طبعی گنبد ارعانه
که از زمین سر فلک میشود در یافتیم که جائیت مخصوص بجای گور فلان چندی نگذشت که آن
عیار جاکار را همانجا خاک کردند و مردمان را از شر و فتنه او پاک نظر حضرت بجای بیاران صومعی می
شفا بود چنانکه بیانش گذشت و نیز در مینا مولوی نواب صاحب مهاجر استاد حضرت آمده بحضرت
فرمودند که والدۀ شما مراد با نومی خانه خود از شدت در دزه بیتاب بقرار است التفات شما را امید
حضرت فوراً برخاستند فقیر در رکاب بود حضرت اندرون خانه قدم رنج فرمودند و بنده بدر
استاد همین که تشریف آوردند فرمودند که فضل الهی است بنده را از مولانا نواب صاحب یافت شد
که نظر ایشان شناسست و حرز هر گونه آفت بلامر لیفه بانک توجه آرام گرفت در مینا کلکری بیست
چون کشتری بر بی یافت و اجنبی ریاست بنامش قرار گرفت نواب صاحب پریانی در نظر ایشان

از نیکه سبب اتصال برگشته ریاست بصلح مذکور در زمان کاکسری او میان او و نواب صاحب نزاعی
 و برخاسته واقع بود و خود بمکان حضرت آمده پرده از روی کار برداشت و مافی الضمیر خود را شرح داد
 ارشاد شد که بحسب ظاهر باید که در امیرگاری و پاسداری دقیقه فرو گذاشت نشود تا کار از اشتقاق
 بوقاق کشد نواب صاحب فرمان حضرت را بیل و جان گرفتند و بدان کار بستند و ناکارش
 بجای رسید که از مخالفت گذشته مطیع و فرمانبردار نواب صاحب گردید و در آن راه
 از پیش حضرت گذشت یکے از مردم نشان داد که در میندست که با نواب خلاف دارد نظر
 بسویش کرده فرمودند همین است که دشمن دین است همین که در بر بی رسید معزول گردید و فرما
 از گور نمشت صادر شد که در قلم و سرکار روزگار نیابد که باریش نامی بر خاش میگردید و بارها فرمودند
 که هر که ازین دار الحرب سر بجزارت آورد رنگ نکند که روئے میرسد که کفار راه حرمین شریفین
 مسدود نمایند و بر مسلمانان دست جور و بید او کشاید یکے را از اهل حلیه خطره بخاطر گذشت که دیگر
 بجزرت فرمایند و خود بجزرت نمی نمایند همین که این خطره بخاطر گذشت ارشاد شد که انتظار نشینی
 نواب صاحب پیش دارم اگر شریعت استقامت گیرد بهتر در نه من هم این دیار را میگذارم بعد چند
 ازین سخن داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و حال خود را از دیده ظاهر بنیان نهفتند هرگاه زمان حضرت
 قریب رسید نسبت نوحه و فریاد که عادت زنان است مانعت فرمودند اما بعض از زنان بفرمان
 تا بخردی و کوتاه اندیشی از وصیت تجاوز نمودند بیان میکردند که ما خدمت حضرت حاضر بودیم و
 و احوال ایشان را ناظر که حضرت بشارت چشم از نوحه و زاری و گریه و بیقراری منع میفرمودند هرگاه
 چشمها میکشودند محرابین سطور که در تجزیه و تفسیر تدفین حاضر و مکربته بود و چشم خود معاینه نموده که هر
 انگشت شهادت چنانکه بقاعده نماز در شهادت بعد پیوسته بود هزار بار مردم در جنازه حاضر و غایب
 بر در و بام گریان و ناظر بودند اکثر از من و هم با گریه و آه همراهی نمودند و کوهی که صغیر در هجوم بر پا بود

از یاد افتاد عالمی بر سر او گذشت هر چند پامال گردید اما اثر رکات حضرت بخیر گذشت
 و گزند بر مویش نرسید چنانکه هر کس بمعاینه دید بعد از چندے چنانکه حضرت خبر داده
 بودند اول در مینوی بیماری طاعون را در واج و خلق درین پرده هلاک و تاراج شد و باز راه
 حرمین شریفین را در هاله شرفا و تعظیما بنا بر مصلحت خود بند و وزارتین متاقلین را بدایع حرمان
 و بخور و در و مند کردند چون مردم بعضی از دیار از زیرت بزار و مرگ را خواستگار آمدند ناچار
 در طاعون تخفیف داده راه مسدود را کشادند اما قیود و شرائطی که از هزاران هزار یکے تاب
 تحمل آن ندارند هر چند راه باز و تخفیف آغاز نموده اند بارے هر وقت در بند آن بوده اند
 که کار بر مسلمانان تنگ پائے ایشان بنگ آید که همین مکتب و همین ملاست
 کار طفلان تمام خواهند شد و جناب مولوی محمد احمد حسین صاحب برادر بزرگ حضرت ایشان
 حکایت میکردند که روئے پس اندازدے فرقیه فجر همپایے ایشان از مسجد بر می آمد
 که ایشان از رنگ راه چیزے برگرفته بدست مبارک پاک کردند و نگاهداشتند بر سیدم بست
 در دست من سپردند دیدم که نگینه و هم رنگ الماس است و اسم حضرت خواجه غریب نواز خواجه
 معین الدین چشتی قدس سره و الفریز در غایت آب تاب بخیل خوش که خطا خساره و لبران در برابر
 آن جزا خساره نفرود شد و از شرم آب و تاب آن غیر از محو ساختن خود با شک نداشت نگذاشتند
 در کنار دارد و نگاه نظار گیان بقلعه دارم حروف خود همچو دل عشاق در کمند چن گیسو بچرم خطا
 گرفتار چون امانت بود پس دادم و دل بجرمان نهادم حضرت پرده از روی کار برداشتند
 و باز گرفته با خود نگاه داشتند اما من معنی آن دارم و دانه در هیچ صورت مصلحت ندیدم و نه
 تقریباً خدمت حضرت اتفاق تحقیق افتاد آنچه شنیده بودم در مرتبه تصدیق افتاد و بعد
 نواب شتاق علیخان صاحب بیاس رعایت یکے از من و ان کار فرمایان به کار حسب نیاز

سپه سالار با هم عهد و در بازداشتن قربانی گاه عهد نمودند با بی اسلام بخوش تمام صورت حال بخدمت
حضرت شرح داده بخون ریختن معاندین و مفیدین و معاوین متعدد آماده شدند و چشم در
راه گوش برآورد از خصمت اجازت بودند و در نیکار بغاوت در جهشتاب تعجیل و بیانی و اضطرار
می نمودند حضرت ایشان را از تعجیل در عجز امور باز داشتند فرمودند که اول حجت باید پیش نهادن و در وقت
درین خصوص دادن اگر مقبول نیفتد و کار از چاره و تدبیر گذرد و اختیار باقی است همین دور و همین
بزم و همین جام و ساقی است بعد از آن که درخواست مقبول نگشت و تحمل از اندازه در گذشت الهی
اسلام گادان از هر جا که دیدند گرفته دست بقربانی کشادند و از گوشت پاره با لقمه در دهان می نمودند و انداختند
و حکام راه فرار پیش گرفته و هندوان پناه بخانه های خویش چون قربانی تمام شد و خلق آرام بیادگان
کو توالی چند کس را می گناده از راه گرفته و رند کردند و خاطر خود خورند مسلمانان که از کار خیر یافتند
و پیش حاکم بالابستافتند که اگر جان خود را عزیز دارید امیران بگنایه را بگذارید ناچار فرمان آزادی
اما کینه در دل امانت نهاد هر نفس در بند آن بود که حمله بکار برده مسلمانان باید که کشاد از هر که بجاده و مقابل
در آمده انتقام مردم بفرستند پس برده رجوع بخدمت حضرت کرده خواستند که قاعده نهاده شود
که کار آسان شود و هر یک در امان گردد حضرت تحریر پس حکام فرستادند که هر یک از فریقین
از معمول قدیم انحراف و بایجاد امر جدید با هم اختلاف نکنند اگر نمید که کسی از جانبین عدول
نامست سخت نمر است چون که اندرین قاعده آنچه که اندیشه کردند متصور نبود یعنی مراد هندو که
آزادی و غیره بود چهره نکشود و عیب برخواستند و ترسیم بعض الفاظ خواستند حضرت که بانی انضیم
و اناب بودند فرمودند که اگر امان و سلامت منظور است تغییر و ترسیم در امر مجوز از امکان و در آخر چاره چاره
در جنبه عام رسد و حکام بر بخوبی مسطور مهر و دستخط نموده بد فرستادند و غنیمت شمرده و فتنه و فساد فر
گزیده و امن امان قایم گردید بعد از چند که بیادش اجراء قربانی سرورش بر داشتند بجاییت

بعضی از حکام بنای تخته جدید گذاشتند باز خوش اهل اسلام تازه شد که تخریب بسته بخدمت
حضرت پیوستند و مترصد فرمان جاد و ویران ساختن آن بنیاد شدند حضرت همه ایشان را بصبر
و تانی راه نمودند و نگذاشت ضابطه و قانون مجبور فرمودند که اول درخواست مانعت امر جدید
که بین فریقین موجب فساد و عناد است بجا کمان مجاز باید داد بعد از آن هر چه مصلحت وقت باشد
اعمل باید آورد ایشان درخواست پیش بعمل بفرمودند و اندیش کردند حکام که از جانب اهل اسلام مانع
بخاطر داشتند حسب مراد هندو حکم که سر امر خلافت ایشان بود نگذاشتند که بنای تخته بدستور
تایم حلی خود را بخواهد بود چون از سعی و کوشش ایشان کاسه نکشود بلکه عقد دیگر در کار افزود
حضرت ایشان اسلام را تسکین فرمودند و بتدبیر صورتی معنوی توجه نمودند که بچند از پیشگاه
نقشبند حلیه تاکید در باب خرابی و ویرانی تخته جدید صادر گردید و مانعت و هدایت شد که حال
و آل امری که موجب برتری مسلمانان خلافت ایشان باشد قوع نگیرد و وجود نه پذیرد و حکام از صدق
این فرمان حیران از کردار خود پشیمان شده بنای تخته را ویران جمع هندو را از آن پریشان کردند
از جهت ظهور کرامت حضرت بر همگان پدیدار و بر نزدیکی و دور آشکار گشت چون تقوا حضرت
بشمار و بر سر کس قابل اظهار نیست لاجرم این خاکسار از خیال در گذشت و این طیار را بکر اند که
احوال بر ملال واقع بگرگ از مصیبت طراز آن قطب العارفین مدارا محققین در نوشت روز ششم
جمادی الاخره تب محرقه فارض شد و حدت روز بروز شدت گرفت اگر چه شدت کرب بکمال بود
اما استقلال استقامت بحال تاز چنگانه به تیمم با جماعت ادا میکردند و اوداد وظائف و ملاوتی آن
بقدرده پاره بدستور حمله بجای آوردند و بحالت شدت آه سرود و اشعار پرورد و بر زبان
اشک از چشمها روان میشد تا آنکه روز دوشنبه پانزدهم ماه مذکور اسلحه هم از غنائی سگرات دیدند
و دوم پنجشنبه جام وصال کشیدند بنین عمر شریف مطابق بنین عمر نبوی علیه الصلوٰه و السلام

لا اله الا الله
حضرت اندک از این روضه نیست
و بایست که بکسب این روضه
و از ده زبان بنای تخته
نقشبند و سه ساله بود
حضرت ایشان از شکسته
در و صد و چهل و شش بوده

بشست سید و مدت ارشاد و تعلیم و وعظ و تلقین بسی دو سال کشیده ^{الله} انا لله و انا اليه راجعون
 اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اُوَلِّىُّكَ اَللّٰهُمَّ اَخُوْتُكَ عَلِيٌّ وَ اَللّٰهُمَّ اَخُوْتُكَ نَسْرَةٌ وَ اَللّٰهُمَّ اَخُوْتُكَ نَسْرَةٌ وَ اَللّٰهُمَّ اَخُوْتُكَ نَسْرَةٌ
 زمین چه بود کار به دوست بر دوست شد یار بر یار چه آن همه اندوه بود این همه شادی به آن
 گفتار بود این همه کردار به بعد از تجنیز و تکفین نماز جنازه در صحن عیدگاه خوانده ازین رتبه که سبب کثرت
 و اثر و بام مردم که تخمناده و دوازده هزار بودند بایستای نماز و فائز کرد و در مکان ملوک در پیش خانقا
 و پیش روی مسجد که وعظگاه بود حسب وصیت بخلوخانه تراشید آفتاب بجا بجا دادند
 قبران رضا و سلیم که غیر ازین گریزگاه نیست و پناه نیست گردن نهادن از اولاد ایشان که بعثت
 الهی همه بر خور دارند چهار سرب و دو دختر یار و کار صاحبزاده بزرگ مولوی محمد احسان حسین صاحب
 که خدمت حضرت ایشان تحصیل علوم ضروری نموده باقی را بصحبت شاگردان رشیدان قبله
 از باب ایقان تکمیل فرمودند در آن وقت پانزده ساله بودند صاحبزاده دوم میان ضو احسان که از دیگران
 محبوب تر بودند بعد چند سده به ساگی رفاقت پدر بزرگوار خود نموند صاحبزاده سوم میان
 مولوی محمد معوان حسین صاحب قبل الهی بصحبت کمال تلازمه آنحضرت از تحصیل علوم ظاهریه
 فراغت حاصل کرده تکمیل علوم باطنیه و تدیس علوم ظاهریه مشغول اند چهارم میان محمد رحمان حسین صاحب
 بغایت الهی مصروف تحصیل کمال نزد اکل تلازمه حضرت ایشان اند حق سبحانه همگنان از علم و عمر
 بر خور و در بر مراد است کامکار فرمایند بحرمه البنی و آله الامجاد باقی آثار کرامت که در آثار انتقال و
 افراد حاضرین شده چون که در اوراق سابقه اشارت بدان رفته مثل بال شدن طفل صغیر و اقدام
 بر ناپدید سلامت ماندن از گزند و آسیب بخت و رتبه و در عقد بودن انگشتان شهادت بر خنده
 غسل از روی کرامت بخیر اینها بخاندن و در عایت اختصار در اینجا نظر اندازنده اینها را در اینجا
 تمام حال از قبیل محال بود لاجرم کتفا بر بجا آورد و احوال نمود و آخر دعوت ان الحمد لله رب العلمین

مجلس تاسع در بیان فضائل
 حضرت سیدنا ابوالفضل
 علی بن ابی طالب علیه السلام
 در روز دوشنبه ۱۲۰۲

و الصلوة والسلام علی خیر خلقه سید المرسلین و النبیین صبا علیهم السلام و اولادهم و الاخرین
 سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتهم الطیبین الطاهرین
 حمید در بیان بعضی از اعمال حمزه معمول بر این خاندان فیض نشان بحسب امراض منیر و شجر باغ
 طریق خواندن سوره یس بجای بر آمدن حاجات بانظر رب یا رفیع است اول سه بار در وقت
 خوانده لفظ یس سه بار تکرار کند و هر مبین که برسد الحمد لله رب العالمین تا تسعین بخواند و گشت
 شهادت ایستاده کرده تمام کلمات ان بگوید چون به ذلک تقدیر العزیز العظیم برسد این سه هفت
 بار و یا قدیور یا عزیز یا عظیم هفت هفت بار بگوید و چون به سلام تقی الامین رب الرحیم برسد
 تکرار کند بعد از ان یا سلام یا زب یا رحیم هر سه اسم را هفت هفت بار بخواند و چون به سلام برسد
 سه بار این کلمه را بگوید بعد از ان تمام سوره فاتحه تا یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین خوانده باشد
 انگشت شهادت کلمات اذان خوانده سوره فاتحه تمام نماید و در دو و لا حول و لا قوة الا بالله
 و یا ذا الجلال و الاکرام و یا ارحم الراحمین و لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین
 صد صد بار خوانده سه بار در وقت گفته ثواب این بجا نام باقی رضی الله عنه بخنده قصاص حاجات
 خود از جناب الهی بواسطه این سوره نماید اگر در میان کار شود بهتر و الا تا چهل روز بخواند همچنان است
 طریق خواندن سوره فرمل باین ترتیب که بعد نماز فجر یا در میان عصر و مغرب یا مابین العشاءین اول
 بخواند یا ایاها المزلزل بعد از آن سوره زلزله و یا ایاها المزلزل و یا ایاها المزلزل و یا ایاها المزلزل
 حاجت یا اخمد چهل و یکبار و اگر عمل تمام سوره خوانده مومل که نوشته میشود باین طور بخواند یا
 المزلزل یا الله یا اسرافیل یا اسمعیل یا یحیی یا یونس یا ایاها المزلزل یا ایاها المزلزل یا ایاها المزلزل
 در اللیل تا آخر سوره و قنیه به رب المشرق و المغرب برسد تا و کذیل یا زده بار این کلمه را بخواند
 و چون بخوابد بر سر بستر یا غایت یا نصیب بار بخواند و سوره را تمام کند و اول و آخر و در وقت

و شفا و مریض بخواند سوره فاتحه چهل و یکبار در میان سنت فجر و فرض و بکشد گزین کلب
 مجنون که می ترسد بر او از جنون بوسید بر چهل کسره نان انهم یکید دن کید و اکید کید
 فمهل الکافرین امهلهم ردید و بخواند هر روز یک کسره معنیض را از آن کسره
 مذکور براسه حفظ طفل از جمیع آفات نبوسید این دعا را در گردن او آویزان کند بسم الله
 الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامة من شر کل شیطان و هامة و عین
 هامة تحصنت بحسن الف الف لآ حول ولا قی الا بالله العلی العظیم هر کس که میترسد از
 سلطان بگوید کفخص کفیت و بند کند مقابل هر حرف انگشت دست راست جمیع شجیت
 و بند کند انگشت دست چپ مقابل هر حرف پس بگوید هر دو دست را در پیکر آنکس که میترسد
 از او بکشد جمیع امراض این شش آیات که مسمی بآیات شفا اند در کاسه چینی یا غیر آن نوشته بآب بخورد
 بمریض نبوشاند تا سه روز یا هفت روز شفا خواهد یافت انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
 و شیف من و قوم مؤمنین و شفاء لمانی الصل و شجر من بطی نه اشراب مختلف البراء
 فیه شفاء للناس و من القرآن ما هه شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا امرضت فیه
 یشفین قل هو للذین امنوا هل و شفاء سی و سایه است در قرآن مجید که نافع تمام است برای
 سحر و جادیت عظیم از شیاطین و بصیرت و بایع نوشته و شسته سحر را بخواند یا خوانده برودید
 یا مریض را بخواند ان امر نماید که او خود بخواند هر که این آیات را یکبار صبح و یکبار شام بخواند و ان الله
 یارش و هیچ استی و دعای برود رجعت بخواند که در او از شر شیطان و بدخواهان امن بود و آیتها این
 چهار آیات از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد آیه الکرسی تا خاله و ن و سه آیه از آخر سوره
 بقره الله ما فی السموات و ما فی الارض الحمد و سه آیه از سوره اعراف ان ربکم الله الذی
 المحسنین و آخر بنی اسرائیل قل ادعی الله ادعی الرحمن الحمد و عشر آیات من اهل الصفا

الی لا ذنب و ایتان منسرة الرحمن یا معشر الجن الی تنقصر ان و آخر الحشر
 لی انزلنا الخ و ایتان من قل ادعی الی و انه تعالی الی سبطا این آیتها مسمی است
 بثلاث و ثلثین آیه و بعضی زیاده میکنند بر آیتها سوره فاتحه قل یا ایها الکافرون و تسل
 هو الله احد و المعوذتین و میگیرند از اول سوره جن تسل ادعی الی شططا و براسه مرض حجاب
 در آنوقت که ظاهر شود بگوید تا بارهاست نیکو کن بعد و کلمات تکذبان که در جن است بخواند
 سوره مذکوره را هرگاه که به فبای الا بکما تکذبان برسد دم کند بر آن خط و گره دهد حتی که سوره
 با تمام رسد پس بگوید که در گردن صبی الله تعالی ازین مرض عافیت خواهد داد انشاء الله تعالی
 فوائد اسمای اصحاب کهف براسه امان از غرق و حرق و سرق و غارت و غیر ذلک از امر
 و حاجات یعنی نوشته کند اسمای ایشان را در مکان یادگشتی یا در متاع بنهد در امان آتی باشد
 بسم الله الرحمن الرحیم الهمی بحجریة یملینا مکسلیة کشف ططیبین من از فطین
 کنا نطیبین یوانس یوس و کلهم قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جائر
 و براسه دفع حاجت بگوید یا بدیع العجایب یا بخیر یا بدیع یغفر کفر و دو صد بار در دوزخ
 حق سبحانه و تعالی روا خواهد کرد حاجت تو از فضل و کرم خود و ایضا از براسه قضای حاجات
 غم افزا باید که چهار رکعت نماز باین طریق اواناید که بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی لا اله الا
 انت سبحانک ایتی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک
 نجی المؤمنین عدد مرتبه در هر رکعت ثانیة رب ایتی مسکن الضراء انت ارحم الراحمین
 صد بار در هر رکعت سوم و اقول من امری الی الله ان الله بصیر بالعباد صد بار در هر
 چهارم و قال حسبنا الله و نعم الوکیل صد بار پس سلام بدهد و بگوید رب انی مفلک
 فانقص صد بار براسه نزول شیاطین در خانه که در خانه سنگها میزند بخواند این آیه را اللهم

تکبیر و نیکو انا و بکابر چهارم پنج بر هر یک سبب پنج بار خوانده و نیکو هر یک یک گشت
از آن خانه و ایضا اسامی اصحاب کعبه را نوشته بر چهار طرف خانه چنانچه بر آید علاج حقیمه
نبوید بر پوست آهوی آب گلاب زعفران این آیه شریفه را و کن آن قرآن جامعاً و بر کمر
کنند محل گیر و انشاء الله تعالی و ایضا بخواند بر چهل دانه لوتنگ آیه اَوْ كُظِّلَاتٍ نَافُوْهُ بِرَبِّكَ
هفت مرتبه پس بخورد از یک یک هر روز و ابتدا کند از اول روز انقطاع حیض بعد غسل و شستن
و آن ایام باز وجه در خلوت رفته باشد بر یک حفظ جنین در شکم مادر گیر و چهل و یکتا معصوم تقدیر
قامت آن زن و این آیه شریفه وَاصْبِرْ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ تَحْسِنُ هفت مرتبه دم نماید و
بهر بار که نفک کند خط را یک عقده بدو و بر کمر زن بند و بر آید در دوزخ نبوید بر پارچه کاغذ
این آیه و اَلْقَتْ مَا فِيْهَا وَ تَخَلَّتْ وَاخْرَجَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ رَاحَتُهَا وَاِذَا رَآهٗ يَاجُودٌ بِرَبِّهَا
دوخته بر فخذ چپ زن بسته کند سهولت تولد نماید انشاء الله تعالی و بر آید زنیکه منی زاید گردد و خرد
نبوید قبل از گذشتن سه ماه از مدت حمل بر رقی غزاله آب گلاب زعفران این آیه شریفه الله
يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَاَنَّا نَحْكُمُ الْاَحْصَامَ تَاْمُنَّ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَسْمَیْہَا پسر نبوید
بچن مریم و علی ابنا صالح اطویل العمر بچن محمد صلی الله علیه و سلم و بر کمر بند و انشاء
اورا فرزند مرغینه روزی گرداند انشاء الله تعالی و بر آید زنیکه حامله نباشد و نبوید اسم یاسین
بر سه بار چو کاغذ از اول ماه تا سه روز یک یک بخورد و آیه الله یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى تَامُنَّ
نوشته در کمر بند و از فضل الهی بار گیرد بر آید زنیکه پسرش زنده منی ماند بگردان و اجوائن و طفل از
بخواند بر هر دو قریب نظر در روز و شب سه روز و از ششم چهل مرتبه و باید که هر بار ابتدا و انتقام
سوره بر روز و شریف نماید پس بخورد و اورا اندک اندک از اول طهر حمل تا آخر روز بریدن صبیغ شیر
گرداند انشاء الله تعالی و ایضا بر آید آن زن که نیز اید مگر انشی بکشد با انگشت شهادت بر شکم آن

دائرة و در هفتاد مرتبه و با هر بار که انگشت میگرداند بگوید یا ممتین و بر آید آنکس که عاجز شوند
اطباء از مرض او نبوید در کاسه چینی ابیض یا پیاله دیگر یا حتی حین لاسخی فی دُمُومِ مَکَّةِ طَلَبِ
و بَقَائِلِ یا حتی و نزد بعضی زیاده کند بر او سوره فاتحه پس بخواند از آداب نبوید از مریم و چهل
روز نوشته در محل آرد شفا یابد انشاء الله تعالی و بر آید گم شدن چیزی بگوید یا حیض یکصد روز و یا
بکم و بیش پس بخواند همین مقدار یا یسری اِنِّہَا اِنْ تَرَکَ مِنْکَ حَبَّةً مِنْ خَرْدَلٍ فَتَرْتِیْ
حَبَّةً اَوْ فِی السَّمَوٰتِ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَا تُبَّهَا الله انشاء الله تعالی پدید خواهد شد بر
تپ و لرزه نبوید بسم الله الرحمن الرحیم براءة من الله الغریب الحکیم الی ام ملدم الی
الحکم و شرب الدام و تهنتم العظماء بعد یا ام ملدم ان کنت مومنة فبچی
محمد صلی الله علیه و سلم و ان کنت یهودیة فبچی موسی الکلیم علیه السلام
و ان کنت نصرانیة فبچی المسیح عیسی بن مریم علیها السلام ان لا اکلک لغلات
بن فلانة لحما ولا حشمت له دما ولا عشمتم له عظما و تحو لی عنده الی موت
اتخذ مع الله الہا اخر لا الہ الا هو الغریب الحکیم و لا خانت بریئة من الله تعالی
و الله تعالی بری منک و حسبنا الله و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین و ایضا بچیت
محررب کھد عص ذکر و حمة ربک عبدک ذکر یا تاشقیا و بر مریم بسته کند و آیه
قلنا یا نار کنی بردا و سلاما علی ابراهیم نوشته ششست نبوید بر آید خازیر بگردان
چرم نجبه بقدر قامت مریم گره دهد و او را چهل یک گره و بر هر گره وقت گره دادن بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم اَعُوْذُ بِوَقْرَةِ اللهِ وَ عَظْمَةِ اللهِ وَ بُرْهَانِ اللهِ وَ سُلْطَانِ اللهِ وَ کُنْفَةِ اللهِ
وَ حُجْرَةِ اللهِ اَمَانِ اللهِ وَ حُجْرَةِ اللهِ وَ مُسْتَعِیْنِ اللهِ وَ کَبْرِ بَارِئِ اللهِ وَ قَطْرِ اللهِ وَ هَمِّ اللهِ حَبْلُ اللهِ

شجره قدسیه حضرت چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم			تاریخ ولادت	تاریخ وفات	جائے فرما مبارک
الہی بکرم حضرت رسول اللہ علیہ السلام امیر المومنین علی رضی کرم اللہ تعالی وجہہ	در سلسلہ	قادر بہ مجیدہ	تحریر شد		
الہی بکرم حضرت تابعین حضرت حسن بصری رضی اللہ تعالی عنہ	۲۱	۵۔ رجب ۱۱۱	شہر بصرہ		
الہی بکرم حضرت خواجہ عبدالواحد بن زید رضی اللہ تعالی عنہ		۲۷۔ صفر ۱۱۱	ایضا		
الہی بکرم حضرت خواجہ فضیل بن عیاض رضی اللہ تعالی عنہ		۳۔ ربیع الاول ۱۸۵	مکہ معظمہ مقبرہ		
الہی بکرم حضرت سلطان ابراہیم بن ادہم رضی اللہ تعالی عنہ	۱۰۲	۲۸۔ جمادی الاول ۱۱۱	قلعہ سرتین باہلی		
الہی بکرم حضرت خواجہ خدیفہ مرعشی رضی اللہ تعالی عنہ		۱۲۔ شوال ۱۲۶			
الہی بکرم حضرت خواجہ ابوالدین بہر بصری رضی اللہ تعالی عنہ	۱۰۸	۴۔ شوال ۱۲۶	بصرہ		
الہی بکرم حضرت خواجہ ابوالبرہم اسحق علوی دیوبندی رضی اللہ تعالی عنہ		۱۳۔ محرم ۱۲۹			
الہی بکرم حضرت خواجہ ابوالحسن شامی رضی اللہ تعالی عنہ		۱۴۔ ربیع الثانی ۱۳۲	مکہ مکہ شام		
الہی بکرم حضرت خواجہ ابوالاحمد ابوالحسینی رضی اللہ تعالی عنہ	۳۔ جمادی الآخرہ	۳۵۵	قصبہ چشت		
الہی بکرم حضرت خواجہ ابومحمد چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۳۳۳	۱۳۔ ربیع الاول ۱۱۱	ایضا		
الہی بکرم حضرت خواجہ ناصر الدین ابویوسف چشتی رضی اللہ تعالی عنہ		۴۷۔ ربیع الثانی ۱۱۱	ایضا		
الہی بکرم حضرت خواجہ قطب الدین مودودی چشتی رضی اللہ تعالی عنہ	۳۳۰	۱۴۔ رجب ۵۳۴	ایضا		
الہی بکرم حضرت خواجہ شریف زہد فی رضی اللہ تعالی عنہ	۱۲۰	۶۔ رجب ۶۱۲	توزج		
الہی بکرم حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ تعالی عنہ	۹۱	۱۶۔ شوال ۷۱۶	مکہ معظمہ درازہ		
الہی بکرم حضرت خواجہ معین الدین حسن بخاری رضی اللہ تعالی عنہ	۵۳۴	۶۔ رجب ۶۳۳	بجیر شریف		
الہی بکرم حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی رضی اللہ تعالی عنہ	۵۳۳	۱۳۔ ربیع الاول ۶۳۳	قصبہ ہمدانی		
الہی بکرم حضرت خواجہ فرید الدین شکر گنج رضی اللہ تعالی عنہ	۵	۵۔ محرم ۶۶۴	قصبہ پاکپن		
الہی بکرم حضرت خواجہ مخدوم علی مبار رضی اللہ تعالی عنہ		۱۳۔ ربیع الاول ۶۶۹	قصبہ کلبر		

شجره قدسیہ حضرت چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم			تاریخ ولادت	تاریخ وفات	جائے فرما مبارک
الہی بکرم حضرت خواجہ شمس الدین ترک بانی تہی رضی اللہ تعالی عنہ		۱۹۔ شعبان ۱۱۱	قصبہ بانی بٹ		
الہی بکرم حضرت شیخ جلال الدین بانی تہی رضی اللہ تعالی عنہ		۱۳۔ ربیع الاول ۴۵۹	ایضا		
الہی بکرم حضرت شیخ عبدالعسی رد دہلوی رضی اللہ تعالی عنہ		۶۳۶	قصبہ ردولی		
الہی بکرم حضرت شیخ احمد عارف رضی اللہ تعالی عنہ	۱۰۲	۱۶۔ صفر ۸۵۹	ایضا		
الہی بکرم حضرت شیخ محمد بن عارف رضی اللہ تعالی عنہما		۲۶۔ ربیع الثانی ۱۱۱	مکہ		
الہی بکرم حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی رضی اللہ تعالی عنہ		۳۳۔ جمادی الاول ۱۱۱	قصبہ گنگوہ		
الہی بکرم حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی رضی اللہ تعالی عنہ		۴۔ شوال ۹۸۳	ایضا		
الہی بکرم حضرت مخدوم عبدالاحد سرہندی رضی اللہ تعالی عنہ	۹۲۴	۲۷۔ رجب ۱۱۱	بیرون سرہند		
الہی بکرم ابان محمد الثانی حضرت شیخ احمد شری فاروقی رضی اللہ تعالی عنہ		در سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ مذکور			
الہی بکرم خازن الرحمۃ حضرت شیخ محمد سعید ہندی دیوبندی رضی اللہ تعالی عنہ		در سلسلہ قادریہ مجددیہ مذکور			
الہی بکرم حضرت شیخ عبدالاحد سرہندی مجددی رضی اللہ تعالی عنہ		ایضا			
الہی بکرم حضرت شیخ محمد عابد شامی رضی اللہ تعالی عنہ		ایضا			
الہی بکرم شمس الدین حبیب اللہ حضرت مرزا نطر جان بانی رضی اللہ تعالی عنہ		در سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ مذکور			
الہی بکرم خلیفہ خاندان حضرت شاہ غلام علی علوی دہلوی رضی اللہ تعالی عنہ		ایضا			
الہی بکرم قیوم زمان حضرت شاہ ابوسعید مجددی رضی اللہ تعالی عنہ		ایضا			
الہی بکرم قطب جہان محبوب حضرت شاہ احمد سعید مجددی رضی اللہ تعالی عنہ		ایضا			
الہی بکرم قطب اجل غوث اکمل حضرت مرشد نامولوی		ایضا			
محمد ارشاد حسین مجددی رضی اللہ تعالی عنہ					
بر فقیر حافظ محمد عنایت اللہ خان رحم فرما و غرق در یاسے قرب خویش نا آئین۔					

شجره زکيه حضرت سهروردیه قدس الله تعالی سرهم	اینج و لا و تاریخ وفات اینج و لا مبارک	در سلسله نقشبندیه نقلی شد
آلای بکر مت المذنبین حقه العالمین حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه		در سلسله حشویه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت خیر التائبین تواجده حسن بصری رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت حبیب عجمی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	بصره
آلای بکر مت حضرت داود طائی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	بصره
آلای بکر مت حضرت تواجده معروف کرخی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ سری سقطی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت سید الطائفة حضرت جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت ممشاد و نیلوی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ احمد اسود دینوری رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ محمد عموی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ قاضی وجیه الدین عمر رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت شیخ ضیاء الدین ابوالخیر علی بقا سهروردی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت شیخ امام الطریق حضرت شهاب الدین سهروردی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ بیا و الدین کریم الله فی رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ صدر الدین عارف رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت شیخ سید جلال الدین رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت
آلای بکر مت حضرت سید امین الدین رضی الله تعالی عنه		در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت

غلطنامه مقامات ارشادیه

صفحہ اول	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۵	پدايت شد محمد	پدايت شد محمد	۳۴	۶	مرج در بچار	مرج در بچار
۱۶	۱۶	قطب نردان	قطب نردان	۳۸	۱۰	دا نمان	دا نمان
۱۷	۱۷	ایشان	ایشان	۳۹	۲	مالشیام	مالشیام
۲	۲	اصفا	اصفا	۴۰	۳	سیر رابع	سیر رابع
۱۵	۱۵	والقیات	والقیات	۴۱	۸	من التبعی	من التبعی
۴	۴	الآ	الآ	۴۲	۲	در بیان ابکست	در بیان ابکست
۵	۵	التقانی	التقانی	۴۳	۶	علم می بر آید	علم می بر آید
۱۲	۱۲	کبر	کبر	۴۴	۱۸	همور خود را	همور خود را
۵	۵	قردارد	قردارد	۴۵	۱۵	کفرت بدین الله	کفرت بدین الله
۱۳	۱۳	اکلها	اکلها	۴۶	۱۶	تلیج	تلیج
۱۳	۱۳	آدم السلام	آدم علیه السلام	۴۷	۳	ذکره او بالله	ذکره او بالله
۱۶	۱۶	لسیان	لسیان	۴۸	۱۸	بعد از ان	بعد از ان
۹۰	۹۰	ادلی	ادلی	۴۹	۸	دشت از انها	دشت از انها
۱۸	۱۸	بشر	بشر	۵۰	۱۵	میر قنید	میر قنید
۸	۸	گرفت	گرفت	۵۱	۱۵	دارم	دارم
۱۵	۱۵	تعلی	تعلی	۵۲	۳	بغادت	بغادت
۱۶	۱۶	لا استنار له	لا استنار له	۵۳	۹	خبر یافتند	خبر یافتند
۸	۸	هر آینه	هر آینه	۵۴	۱۹	دوم صبح نخستین	دوم صبح نخستین
۱۳	۱۳	برهان نام است	برهان نام است	۵۵	۱۵	بواند	بواند
۱۵	۱۵	در بنجا	در بنجا	۵۶	۱۰	اتر کو	اتر کو
۸	۸	و کدام	و کدام	۵۷	۴	سلس بول	سلس بول
۱۰	۱۰	گدست	گدست	۵۸	۱۲	نخواهد کرد	نخواهد کرد
۱۱	۱۱	النزام	النزام	۵۹	۴	عشت	عشت
۱۳	۱۳	الشریعة	الشریعة	۶۰	۱۸	اعوذ و قوه الله	اعوذ و قوه الله
۵	۵	علی حاجها	علی حاجها	۶۱	۱۵	تواضع	تواضع
۶	۶	ابهاک	ابهاک	۶۲	۱۵	تواضع	تواضع
۹	۹	والامع الغیر	والامع الغیر	۶۳	۱۵	تواضع	تواضع
۱۳	۱۳	در در سلس	در در سلس	۶۴	۱۵	تواضع	تواضع
۱۴	۱۴	شرطی	شرطی	۶۵	۱۵	تواضع	تواضع
۱۸	۱۸	تکبر علیه	تکبر علیه	۶۶	۱۵	تواضع	تواضع
۹	۹	تکبر	تکبر	۶۷	۱۵	تواضع	تواضع
۱۸	۱۸	خوشه	خوشه	۶۸	۱۵	تواضع	تواضع

ملک کاتب

را بر سر استیلا علیه غنائیه متصل زیارت
شاه ولی الله صاحب فقیر حیات الله فان

تجره زکیہ حضرات سہروردیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ بدین بڑا بچی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ مخدوم عبدالاحد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم امام الطریقہ مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم خازن الرحمۃ حضرت شیخ محمد سعید سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ عبدالاحد مجددی سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم حضرت شیخ محمد عابد سہمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم شمس الدین حبیب اللہ مخدوم منظر جان جاناں علوی دہلوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم خلیفہ خدام مرجع ربوہ حضرت شہ غلام علی علوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم قطب زمان دعوت آدان حضرت شاہ ابوسعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم قوم زمان حضرت شاہ احمد سعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
آئی بکرم قطب جبل شواکل عمدۃ المحققین حضرت مولوی ارشاد حسین مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ
بر فقیر حافظ محمد عنایت اللہ خان رحم فرما و نعمتہاے خود برادر تلمذ کن آمین -	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ	یارخ و لا یارخ

تنبیہ - حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نسبت باطن در ہمہ شعبہاے سلسلہاے چارگانہ مذکورہ بالا در سلسلہاے دیگر مدار یہ و قائمہ ربیہ وغیرہ علی وجہ الحقیقہ و الکمال دہشتند و محبین او لا و احقاد و کل تابعان ایشان از انہر قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم نمہ سبتہاے مذکورہ حاصل اند لیکن خوف طوالت درین رسالہ اکتفا بر ذکر چار سلسلہ مذکورہ نمودہ شد ہر گرازیادت تفصیل مطلوب شد سب سے مقامات نظری و انوار العارفین و نفحات الانس و رشحات وغیرہ رجوع نماید تہمت



بہونہ تعالیٰ

اعلان

کوئی صاحب بلا اجازت اس کتاب کے
طبع نہ کرنے کا قصد فرمائیں بلکہ جس قدر نسخے
مطلوب ہوں حسب ذیل پتہ سے طلب فرمائیں فقط
قیمت فی جلد علاوہ محصول ڈاک (عد)

المشکو

تحریر

محمد حمایت اللہ خان خلیف الرشید جناب حضرت چاؤ
محمد عنایت اللہ خان صاحب مدظلہ العالی



باہتمام

احقر نام محمد عزیز اللہ خان

مالک مطبع

٢٠٠٥